**آموزش تفسیر**

**قرآن کریم**

**از : مهندس جمال گنجه ای**

**شناسنامه کتاب**

**نام کتاب : خود آموز تفسیر قرآن**

**نویسنده : مهندس جمال گنجه ای**

**تاریخ عرضه مجازی : زمستان 92**

[**www.tafsir.jamal-ganjei**](http://www.tafsir.jamal-ganjei)

**jamalganjei@gmail.com**



**فهرست**

**مطالب عمومی : صفحه 5** قرآن چیست ص 6 تفسیر قرآن چیست ص 15 اهمیت روش ص 24

**کلیدهای تفسیر : صفحه 25** تقطیع منطقی متن سوره ها ص 27 یافتن «عصاره مطلب» ص 29 اصلی و فرعی در عنوان بندی مطالب قرآنی ص 31 آموزش روش استخراج عصاره مطلب (راه اول) ص 35 فواید این روش 47 آموزش روش استخراج عصاره مطلب (راه دوم) ص 55 اهمیت ترتیب نزول ص 63 توجه به پرانتز ها ص 71 التفات ص 82 واگذاری به مخاطب ص 83 یافتن مناب ترین ترجمه ص 85

**یک نمونه از «سرمشق» تفسیری صفحه 88**

**مطالب جانبی : صفحه 94** سوالات مناسبِ هنگام تفسیر ص 95 ادوات بیانی حالات سخن ص 98 کلیدهای فرعی تفسیری ص 100

**آسیب شناسی تفسیر : صفحه 102**

**آموزش غیر حضوری : صفحه 121**

**مطالب عمومی**

**قرآن چیست؟**

اگر به متن قرآن مراجعه شود مشاهده خواهد شد که کلماتی که نشاندهنده خطاب مستقیم خداوند به رسول اکرم (ص) باشد در قرآن بسیار زیاد است ، کلماتی مانند :

ما ادریک- تری- الم تر- لک- ربک- لاتطع- اعرض- تسئلهم- مایدریک- اتاک- هل اتیک- انت- سلهم- یسئلونک- سبح- یستفتونک- قل- تقوم- تولّ عنهم- سنقروئک- علیک- فارتقب- نیسرک- اذکر- فانظر- ذکّر- اذکر- قومک- معک- بشّرهم- رحمه ربک- سالتهم- ادفع- بینک- ینزغنک- جعلناک- رایت- الیک- اصبر- لاتستجعل- استغفر- استعذ- انذر- یجادلونک- اخرجک- رمیت - اذ رمیت- یریکهم الله - فی منامک- لا تستعجل- استغفر- فانبذ- یا ایها المدثر- یا ایها المزمل- یا ایها النبی- یا ایها الرسول – کن – لاتکن – ارسلناک - ............. - .

البته در قرآن خطاب­هائی مانند «یا ایها الذین آمنوا» (ای کسانی که ایمان آورده اید) هم هست . و از آن کمتر «یا ایها الناس» (ای مردم) و در موارد بسیار کمتر «یا اهل الکتاب» (ای اهل کتاب – ای یهودیان یا ای مسیحیان یا هردو - ) و از آنهم کمتر «یا ایها الذین کفروا» (ای کافران) نیز دیده می­شود اما خطاب­های مستقیم خداوند به پیامبر آنقدر زیاد است که حالت کاملاً غالب را دارد و خطاب­های اخیرالذکر را می­توان فرع بر آنها دانست و بعبارت دیگر می­توان «یا ایها الذین آمنوا» را «یا ایها النبی قل للمسلمین : یا ایها الذین آمنوا» (ای پیامبر ! به مسلمانان بگو یا ایها الذین آمنوا) دانست .

این خطاب­های مستقیم در قرآن چنان زیاد است که صفحه­ای را نمی­یابیم که خالی از لااقل یکی از آنها باشد ، و برعکس ، فراوانیِ آنها طوریست که در بعضی از صفحات به ده­ها مورد هم می­رسد.

بنابراین اولین چیزی که راجع به سئوال «قرآن چیست؟» می­توان گفت این است که :

 **«قرآن مجموعه­ای از نامه­های خداوند به پیامبر است»** {«مجموعه» است زیرا قرآن 114 سوره دارد و نامه است زیرا قرآن خود را «کتاب» هم نامیده و یکی از معانی کتاب «نامه» است}

اینک اگر این «نامه»های متعدد را از **لحاظ حالت** آنها مورد مطالعه قرار دهیم می­بینیم وجهِ غالبِ بسیاری از آنها شبیه به آنلاین است .

 وقتی که در قرآن می­خوانیم خداوند به پیامبر می­گوید درباره فلان موضوع از تو می­پرسند (یسئلونک) به آنان چنین بگو (قل) این شبیه به آنلاین است . یا کافران چنین ایرادی می­گیرند تو اینطور جواب بده ، واضح است که آن آیه نمی­توانسته قبل از طرح آن ایراد نازل شده باشد و لذا این نوع آیات هم شبیه به آنلاین است ، یا وقتیکه به پیامبر توصیه می­شود در فلان موضوع با آنان وارد بگو مگو نشو (فلاتمار فیهم) این مطلب نیزشبیه به آنلاین است ، یا وقتی می­گوید از تو نظر می­خواهند (یستفتونک) به آنان بگو خدا چنین به شما نظرمی­دهد (قل الله یفتیکم) این هم شبیه به آنلاین است .

 اگر دقت کنیم خواهیم داد این موارد ، یعنی آیات و پاراگراف­های شبیه به آنلاین در قرآن اکثریت مطلق دارد و لذا می­توانیم در پاسخ سئوال «قرآن چیست؟» این نکته را هم اضافه کرده بگوئیم :

 **«قرآن عبارت است از مجموعه­ای از نامه­های خداوند به پیامبر که اکثراً شبیه به آنلاین بوده است»**

اما همین قرآن «**هدی للناس**» (مایه هدایت مردم) هم هست و در همین قرآن به مردم توصیه شده در آن دقت هم بکنند (**افلا** **یتدبرون القرآن** ... سوره نساء وسوره محمد(ص)) و درهمین قرآن قلمرو ماموریت پیامبر را « همه مردم و همیشه » (**ماارسلناک الا** **کافّه للناس**) دانسته و لذا باید این موضوعات را هم به تعریف قرآن اضافه کنیم و در نتیجه جواب سئوال «قرآن چیست» چنین می­شود:

**«قرآن عبارت است از مجموعه­ای از نامه­های سرگشاده خداوند به پیامبر(ص) که در زمان نزول اکثراً آنلاین بوده و پس از نزول اولیه برای مردمِ همه زمانها و همه مکانها قابل استفاده است و سبب هدایت آنها می­باشد و ضمنا مردم تشویق به خوض وغور در محتوای آنها شده اند»**

اینک اگر درباره ویژگی این نامه ها سئوال بیشتری شود میباید گفت که قسمت معتنابهی از این نامه ها به «**زبان مَثَََل**» است .

یعنی چه ؟

در ادبیاتِ ما عباراتی مانند «قرص ماه» و «قرص خورشید» زیاد به کار رفته است .

باید بدانیم که کلمه «قرص» به چیزی صفحه مانند گِرد اطلاق می­شود ، و از همین ریشه عبارت «قرص نان» معروف است . و می­دانیم که «قرص نان» یک چیز صفحه مانند گِرد به قطر حدود 20 تا 50 سانتیمتر است و تصوری هم که از خورشید و ماه به نظرمان می­آید چیزی در همین حدود است ، در حالی که می­دانیم خورشید و ماه ، نه قرص هستند و نه قطر آن­ها 20 تا 50 سانتیمتر است .

اما با وجود این­ هنوز هم غزل­سرایان «رخ یار» را به «قرص ماه» تشبیه می­کنند .

خداوند فرموده «**و لقد ضربنا للناس فی هذا القرآن من کل مَثَل**» (و البته در این قرآن برای مردم از هر مثلی زدیم) یعنی یکی از روش­های بیانی قرآنی استفاده از «**زبان مَثَل**» است ، و البته ، چنان­که می­دانیم یک خاصیت مهم مَثَل این است که یک مفهوم دور از ذهن به واسطه آن به ذهن نزدیک می­شود . مثلاً سنگ برای همه مفهوم است اما ممکن است فولاد برای همه مفهوم نباشد لذا اگر بگوئیم فولاد مثل سنگ سخت و سنگین است ، در حقیقت مثلی زده­ایم ، گرچه فولاد از سنگ هم سخت­تر و هم سنگین­تر است .

حجم زیادی از مطالب قرآن از این نوع است . یعنی مطالب خیلی دور از ذهن را ساده کرده و با به کار بردن «**زبانِ مَثَل­**» آن­را به ذهن مخاطب نزدیک کرده است .

واقعاً چگونه می­توان مفهوم نهایت عزت و قدرت و شوکت و عظمت و رفاه و زندگیِ پر از رضایت­مندی را توصیف کرد و چگونه می­توان گفت ای بشر ، تو زندگیی­ در پیش خواهی داشت که نسبتِ آن به زندگیِ فعلی ِ تو ، مانند نسبتِ زندگی فعلیت به زندگی جنینی توست؟

وقتی­که در قرآن می­خوانیم زندگی آخرتی اشخاص پسندیده در باغ­هائی است که در زیر آنها نهرها جاریست و همسران پاکیزه در آنند و خوردنی­ها و سایه هایش دائمی است و غیره و غیره ، در حقیقت موضوع را ساده کرده و به صورت مَثَل بیان نموده زیرا همان­طور که این جهان را نمی­توان برای جنین توصیف کرد ، آن جهان را نیز نمی­شود برای ما توصیف کرد .

در اینجا باید توجه کنیم که کل مفاهیمی مانند توصیف نعمت­های بهشتی ، و عذاب­های جهنمی و نحوه حساب و کتاب در قیامت و خود قیامت (و حتی حوادث مقارن وقوع آن و یا حتی قبل از وقوع اما نزدیک به آن) و مفاهیم دیگری مانند عرش و قلم و لوح و کرسی و ابلیس و ملائکه و جنّ و امثال آنها که در قرآن ذکر شده ، همگی به «**زبان مَثَل**» است و مخاطب قرآن باید همواره توجه داشته باشد که هنگام مطالعه قرآن وقتیکه به چنین مفاهیمی می­رسد ، کافیست معتقد باشد چنین چیزهائی (آنطور که قرآن بیان کرده) هست ، اما نباید انتظار داشته باشد چگونگی و کیفیت آنها را به طور دقیق درک کند زیرا این محال است ، همانطور که محال است بتوان کیفیت این جهان را برای جنینِ داخل رحم توصیف نمود .

لذا این راهم باید به جوابِ سئوالِ «قرآن چیست؟» اضافه نمود ، یعنی میتوان گفت :

**«قرآن عبارت است از مجموعه­ای از نامه­های سرگشاده خداوند به پیامبر(ص) که در زمان نزول اکثراً آنلاین بوده و پس از نزول اولیه برای مردمِ همه زمانها و همه مکانها قابل استفاده است و سبب هدایت آنها می­باشد و بخش عمده ای از مطالبش را که درباره موضوعاتی است که درک آنها برای بشر محال است ، به زبانِ مَثَل بیان کرده است »**

امااگر این «نامه» ها را **ازلحاظ اینکه چه نوعی ازسخن هستند** مورد بررسی قرار دهیممی بینیم یکی از اسامیی که خداوند بر قرآن نهاده به ما کمک میکند تا بتوانیم «چه نوعی از سخن بودن» قرآن را معین کنیم .

خداوند علاوه بر اسامیی مانند هدی و بیان و تبیان و نور و ذکر و فرقان و غیره ، قرآن را "موعظه" هم نامیده است (پس موعظه هم هست و لذا نمی­تواند با روش موعظه­گران بیگانه باشد)

روش موعظه­گران دو محور دارد که یکی از آنها این است که مطالب آنها «**جُنگ**»ی است حاوی مطالب متنوع که همه در جهت واحدی هستند . یعنی یک منظور در همه آنها دنبال می­شود . لذا اگر کسی بتواند منظور یکی از آن عناصر متنوع آن را دریابد منظور سایر عناصر را نیز دریافته است .

محور دیگر روش موعظه­گران این است که آنها در باره آنچه که به نظرشان «مهم­تر» می­آید ، «بیشتر» سخن می­گویند.

اینکه در روایاتی داریم که سوره اخلاص یک سوم و سوره کافرون یک چهارم قرآن است به این معنی است که چون خداوند به دو موضوعِ توحید و دوری از کافران خیلی اهمیت می­داده ، از لحاظ کمّی ، آن مقادیر قابل توجه (33% و 25%) را به آن دو موضوع اختصاص داده است .

اگر نکته اخیر را نیز به تعریف قرآن اضافه کنیم جواب سئوال «قرآن چیست؟» اینطور خواهد شد :

**«قرآن عبارت است از :**

**1 - مجموعه­ای از نامه­های سرگشاده خداوند به پیامبر(ص) که هرکدام از آنها سوره نامیده شده ،**

**2 – اکثر مطالب سوره ها در زمان نزول شبیه به آنلاین بوده ،**

**3 - و پس از نزول اولیه برای مردمِ همه زمانها و همه مکانها قابل استفاده است و سبب هدایت آنها می­باشد ،**

**4 - ضمنا مردم تشویق به خوض وغور در محتوای آنها شده اند ،**

 **5 - و بخش عمده ای از مطالبش که حاوی موضوعاتی است که درک آنها برای بشر محال است ، به زبانِ مَثَل گفته شده است ،**

**6 – وهر سوره از لحاظ نوع سخن ، موعظه است ، ودر آن ، درباره مطالبِ دارایِ مهم تر ، بیشتر سخن گفته شده است »**

[موضوع انتهائیِ تعریفِ فوق ، یعنی رابطه کمیت و اهمیت ، اصلی ترین محور روش تفسیریِ این تفسیر است !]

**توضیح بیشتر :**

این موضوع ، یعنی استنباط های کیفی از نتایج کمّی یکی از عاقلانه ترین کارهای بشر است که برای آن میتوان نمونه های متنوعی برشمرد:

1 – خودِ روندِ رای گیری در مجامع رسمی ، مانند مجالس قانونگذاری و مجمع عمومی سازمان ملل .

2 – کار ژورنالیست ها و سایر محققین (که مثلا کلمه های پرتکرار روسای جمهوری و سایر اشخاص مهم را می شمارند و از آن نتایج مفهومی میگیرند) خودش یک استنباط کیفی از نتایج کمّی است .

3– کار دانشمندان علوم تجربی ، که در آزمایشاتشان در اثر تکرارِ یک آزمایش ، از نتایج کمّیِ آزمایش ها نتایج مفهومی میگیرند .

4– مثال در این خصوص زیاد است ، اما همین مثال ها آنقدر شیوع و آنقدر در زندگی عادیِ همگی مان مستقیما تاثیر دارد که ما را از ذکر مثال های بیشتر معاف میکند .

ما هم در این تفسیر همین کار را کرده ایم : در هر سوره ، پر تکرار ترین مفهوم را پیداکرده ، و آن را به عنوان محور سخن در نظر گرفته ایم .

**«تفسیر قرآن» چیست؟**

برای پاسخ به سئوال فوق دو جواب هست : اصطلاحی و لغوی .

پاسخ اصطلاحی این است که به کار مفسران بنگریم و طرز کارشان را کشف کنیم و مشترکاتشان را استخراج نموده و جمع بندی نمائیم و مآلا به تعریفی برسیم .

پاسخ لغوی این است که کلمه تفسیر از نظر مخاطب های اولیه قرآن همطراز کلماتی مانند شرح و توضیح و وضوح بخشیدن به چیزهائی بوده که براحتی برایشان مفهوم نبوده است .

روایات زیادی وجود دارد که حاکی از این است که گاهی شخصی موضوعی را از رسول خدا (ص) یا ائمه (ع) سوال میکرد و آن حضرت هم جواب میفرمود و سپس آن شخص میگفت «یا رسول الله فسّرلی» یا «یاابن رسول الله فسّر لی» (ای فرستاده خدا / ای پسر پیغمبر برایم توضیح بده)

اما اگر به قرآن رجوع کنیم و معنی این واژه را جستجوگر شویم در پاراگراف حاوی آیات 20 تا 34 از سوره فرقان مطالبی می یابیم که معنی دقیقی از این کلمه بدست میدهد و از آن معلوم میشود که یک مفهوم «حقّ» و یک مفهوم «تفسیر» داریم که مفهوم حق مستقل از ما ، و مفهوم تفسیر مرتبط با ما ، و دارای طبقه بندی هائی از قبیل صحیح و غلط و خوب و بهتر و عالی است . به دیگر سخن ، حق بیرون ما و تفسیر زاییده ما است و به عبارت دیگر حق «آسمانی» و تفسیر «زمینی» است و با این بیان **تفسیر قرآن یک کوشش بشری برای درک و استخراج منظورِ مستتر در آن قسمت قرآنیِ مورد مطالعه است .**

 بهتر است برای درک بهتر مثالی بزنیم :

به یک کودک 4 – 3 ساله میگوئید خورشید را برایم وصف کن .

او یک چیزی شبیه دایره میکشد و داخلش را هم به رنگ زرد رنگ آمیزی میکند و چند شعاع هم از محیط آن به اطراف می پراکَنَد و میگوید خورشید این است .

آیا توصیفی که او از خورشید کرده صحیح است؟

بله . برای بچهء به آن سن صحیح است .

حالا اگر همان سئوال را از یک پروفسور نجوم که احیانا در سازمان ناسا هم شغل مهمی دارد بپرسید چه خواهد گفت؟

او در جواب شما – تازه اگر بخواهد خلاصه گوئی کند – صدها صفحه مطلب پر از فرمولها و نمودار ها و تعاریف پایه و چه و چه پر خواهد کرد و خواهد گفت خورشید این است .

آیا توصیفی که او از خورشید کرده صحیح است؟

بله . برای پروفسوری مانند او صحیح است .

حالا اگر همان سئوال را از خداوند که آفریدگار خورشید است بپرسیم جواب او چه خواهد بود؟

نمیدانیم . اما این را میدانیم که جواب خداوند را نه آن بچه ، و نه ما آدم های معمولی ، و نه آن پروفسور متخصص ، نخواهند فهمید.

توصیف آن کودک از خورشید ، تفسیر او از خورشید ، و توصیف آن پروفسور هم تفسیر او از خورشید ، وجواب خداوند هم تفسیر خداوند از خورشید است و هر سه هم صحیح است .

تفسیر قرآن هم چنین چیزی است .

برای فهم بهتر مطلب بهتر است ابتدا سئوالی مطرح کنیم و پس از پاسخ دادن به آن به ادامه این بحث برگردیم :

سئوال : **آیا میتوان برهمه معانی قرآن کریم احاطه پیدا کرد؟**

جواب : **نه !**

ذیلا در توضیح «نه» فوق چند نمونه قرآنی می آوریم :

**نمونه اول** : در آیات 142 تا 149 سوره بقره موضوع تغییر قبله

مطرح است . یعنی پیامبر (ص) در وسط نماز نزدیک 180 درجه چرخید و از طرف مسجد الاقصی به طرف کعبه رو کرد و بقیه نماز را در جهت جدید ادامه داد وپس از پایان نماز در جواب نماز گزاران متعجب توضیح داد که این کار را به وحی کرده است و نه به نظر شخصی خویش .

امروز پس از اینهمه قرن ها و تکامل یافتن روش های مهندسی – واخیرا عکس برداری های ماهواره ای – معلوم شده است که جهتِ انتخابیِ آن روزِ پیامبر(ص) صحیح بوده است ، واین موضوعی است که تا اوایل قرن بیستم معلوم نشده بود .(مشروح مطلب را ذیل همان آیات درسایت ، در سوره بقره مطالعه کنید .

**نمونه دوم** : آیات 4تا 7 سوره اِسراء بطور وضوح حاوی پیشگوئی وضعیت یهودیان است ومی باید قرن ها از نزول قرآن میگذشت تا آنطور که امروز فهمیده میشود فهمیده شود (مشروح این مطلب را هم درلینک 14 همان سایت پیگیری فرمائید)

**نمونه های دیگر** : از این نوع نمونه ها چنان زیاد است که اگر فقط بخواهیم عناوین آنها را ذکر کنیم طولانی خواهد شد اما همین دو برای نشان دادن عدم امکان احاطه برقرآن کافی است زیرا درقرآن مطالبی هست که پس از 14 قرن ، بشرِ امروز تازه توانسته بعضی از وجوه معانی آن را دریابد وبه قرینه میتوان دانست که مطالبی هم هست که حتی بشر امروزهم به کنه آنها راه نیافته وپس از گذشت ازمنه و دهور برای بشر آینده کشف خواهد شد . یعنی اینکه بشر نمیتواند به کنه قرآن دست پیدا کند اما درعین حال تشویق شده به تدبر دائمی در آن بپردازد (لطفا مجددا مثال کودک و پرفسور و خداوند را بیاد آورید)

یعنی اینکه هرکسی میتواند چیزی از قرآن بفهمد (یعنی تفسیر کودکانه) اما همگان تشویق شده اند فهم خویش را بالا ببرند (یعنی تفسیر عالمانه) اما ضمنا باید متوجه باشند که دست یابی به فهم کامل آن (یعنی تفسیر خداوندی) محال است .

اینک میتوانیم به سئوال مطرح شده درتیتراین فصل برگردیم وبپرسیم **منظور از«تفسیر قرآن » چیست ؟**

**منظور از «تفسیر قرآن» کوشش برای فهم قرآن توسط مخاطب های قرآن یعنی مردم هر عصر است که توسط خود قرآن به چنین کوششی تشویق شده اند .**

واضح است که خداوند از قرآن یک چیزی می فهمد و یک آدم عالِم یک چیزی می فهمد و علمای مختلف چیزهای مختلفی می فهمند و آدم عامی هم یک چیزی می فهمد . تفسیر هرکس از قرآن همان فهمی است که او از قرآن دارد .

مفسر با توجه به بضاعت علمی خویش ، و بکار گرفتن امکانات تحقیقی و فهمیِ خویش ، در نهایت میگوید که **او** از آن جمله یا آیه یا عبارت یا اشاره یا پاراگراف یا سوره چه می فهمد و آنچه **او** فهمیده ، **تفسیر او** از آن جمله یا آیه یا عبارت یا اشاره یا پاراگراف یا سوره است (مثال بچه وپروفسور و خداوند را مجددا یادآوری میکنیم)

این کار ، یعنی تفسیر قرآن ، یک کارِ علمیِ صِرف است ودرستیِ نِسبی هر تفسیر(مانند هرکار علمی در هر موضوع علمی دیگر) به میزان علم وقدرت استنباط مفسر بستگی دارد ولذا تفسیرها میتوانند مانند هر نتیجه علمیِ دیگر به خوب و بد وغلط و ضعیف و قابل قبول وعالی دسته بندی شوند .

**امروز چه نیازی به تفسیر خوب از قرآن داریم؟**

انسان ، صرفنظر از نوع زندگی و سطح برخوداریش از علوم ونتایج آن مشخصات ثابتی از خود بروز داده ، مثلا انسان قدیم که پیاده وانسان امروز که اتوموبیل وجت سوار است همگی فضایل انسانی مشابهی از خود بروز داده اند ومیدهند ، فضایلی مانند حقیقت طلبی و عدالت خواهی وزیبائی دوستی وپیشرفت طلبی وامثال آن.

امروز هم انسان (صرف نظر از تفاوت های تکنولوژیک و سطح زندگی) از لحاظ دغدغه های خاطر مانند انسان های پیشین است و به قرینه میتوان گفت که انسان های فردا نیز (از لحاظ همان دغدغه خاطرهای خاص انسانها) مانند انسان های امروز خواهند بود ولذا وقتیکه مفسر (درهر عصری) توانست جواب دغدغه خاطر های خود را از قرآن بگیرد دیگر مانعی نخواهد داشت که بهترین گزینه را اختیار کند .

اگر بخواهیم این مطلب را با توضیح بیشتر عرض کنیم میتوانیم چنین بگوئیم :

یک ربات – هرقدر هم که پیچیده و تکامل یافته باشد – «برنامه» ای دارد که بر اساس آن عمل میکند .

انسان برچه اساسی عمل میکند؟

انسان بر اساس «فکر» خویش عمل میکند .

البته در اینجا باید بگوئیم که «فکر» انسانی درجه بندی هایی دارد . مثلا اینکه «جزء از کلّ کوچکتر است» یک فکر است وهمه آن را دارند ، اما اینکه «جهان بر مبنای حکیمانه ای آفریده شده» نیز یک فکر است که فقط بعضی ها آن را دارند و منظور ما از «فکر» این نوع از فکر ها است .

فکر انسان از کجا وارد ذهن او میشود ؟

انسان از منابع متعددی فکر میگیرد : خانواده ، دوستان ، رسانه ها ، دروس مدرسی و دانشگاهی ، تحقیقات و مطالعات شخصی ، وغیره وغیره .

 قرآن هم یکی از منابع دریافت فکر است و ضمنا بهترین آنها هم هست ، و اگر کسی منبعِ اصلیِ دریافتِ فکرِ خود را قرآن قرار دهد کم کم چنان میشود که رفتار او در مقایسه با دیگران به بهترین رفتار تبدیل میشود و چون دیدیم که تفسیرهای مختلف از قرآن میتواند – بسته به نوع تفسیر و نوع مفسر – متفاوت و حتی متضاد باشد لذا همواره جای این دغدغه خاطر هست که « این تفسیری که دارم استفاده میکنم چقدر خوب و صحیح است ؟»

بنابر این ، شخصی که این دغدغه خاطر را دارد که رفتارهایش بر مبانی درستی مبتنی است یا نه ، - اگر قرآن را به عنوان بهترین منبع دریافت فکر پذیرفته باشد - دغدغه خاطر او به این دغدغه جدید منتقل میشود که آیا این تفسیری را که دارم استفاده میکنم بهترین تفسیر هست یا نه ؟

چون همواره اشخاصی با دغدغه های خاطر های والا بوده اند و باز هم خواهند بود ، جوابِ سئوالِ تیترِ این قسمت ، یعنی **«امروز چه نیازی به تفسیرخوب از قرآن** **داریم؟»** جواب آنها هم خواهد بود .

**اهمیت روش**

**ومعرفی روشی که در این تفسیر بکار میگیریم**

به یک نقاش هنرمند می­گویید یک دایره رسم کن . او این کار را به سهولت انجام می­دهد . به او می­گویید دایره دیگری رسم کن که درست مانند اولی و هم اندازه آن باشد ، او ممکن است بتواند . در هر حال دایره­ای رسم می­کند . اما نمی­توان مطمئن بود که به اندازه اولی است مگر اینکه امتحان شود . یعنی یکی از آنها بر دیگری منطبق شود . تازه اگر منطبق هم بشوند معلوم نیست دایره باشند . شاید بیضی­هایی باشند که بسیار شبیه دایره­اند و برای اثبات دایره بودن آنها باید آزمایش­هایی - نه چندان آسان – نمود .

 تازه ، این کارِ سخت ، یعنی کشیدن دایره­ای که دایره باشد و دایره دیگری که مثل اولی باشد کار هر کس نیست . نقاش هنرمند می­خواهد . اما اگر یک ابزار ساده دایره­کشی ، یعنی یک پرگار ، بدست حتی یک بچه هم بدهیم ، او قادر خواهد بود هر تعداد دایره­ای که از او خواسته شود بکشد . اگر شعاع خاصی را برایش مشخص کنیم می­تواند بینهایت دایره بکشد که همه با هم مساوی باشند .مثال فوق **اهمیت روش** را برای ما روشن می­کند .

**کلید های تفسیر**

علم تفسیر قرآن که اشرف علوم است، نیز، «کلید»هائی دارد که اگر از آن­ها استفاده شود درهای گنجینه­های خویش را برای خواهنده می­گشاید ، وگرنه ، کار برای او آسان نخواهد بود.

بعضی از آن­ کلیدها را که ما شناخته­ایم ذیلا عرض می­کنیم با این امید که آیندگان ، بقیه را بیابند:

کلیدهای هفت گانه فوق **علاوه** است بر مطالبی که باید بعنوان **«پیش­نیاز»** علم شریف تفسیر قرآن مورد توجه قرار گیرد.

برخی از «پیش­نیاز»های مذکور، عبارتند از:

1- آشنائی اجمالی با زبان و ادبیات عرب.

2- آشنائی اجمالی با تاریخ اسلام.

3- آشنائی اجمالی با تفاسیر و تاریخچه آن.

4- آشنائی اجمالی با آنچه مجموعاً به «علوم قرآنی» موسوم است.

5- و از همه مهم­تر آشنائی با خود قرآن (که در اثر مداومت زیاد بر تلاوت آن صورت می­گیرد)

**تقطیع منطقی متن سوره ها**

هر سوره قرآن یک واحد مستقلِ «گفتار»ی است که به لحاظ «موعظه» بودن حالت «جُنگ» را دارد و لذا برای فهم بهتر آن ، تفکیک به مؤلفه­های تشکیل دهنده­اش ضروری است.

تفکیک مذکور باید طوری باشد که هر قسمت در درون خویش وحدت موضوعی داشته باشد.

مثلاً در همان سوره فجر که در قسمت های قبل ملاحظه نموده­اید، چند آیه اول که همگی «قسم» بودند در درون خود وحدت موضوعی دارند و متمایز بودن آن­ها از آیات پاراگراف دوم که مربوط به اقوام پیشین است به سهولت قابل تشخیص است. اما همیشه و در همه سوره­ها این تمایز (آن­قدر که در سوره فجر آشکار است) آشکار نیست. در بعضی پاراگراف­های برخی سوره­ها چنان موضوعات مختلف در هم تنیده شده که تشخیص تمایز بخش­هائی از آنها نسبت به بخش­های دیگر به آسانی میسرنیست.

در این حالت کاربر بایدبا بذل دقت و حوصلة بیشتر کارِ تشخیص و تمایز را دنبال کند و حتی اگر لازم باشد از اینکه در جاهائی، یک پاراگراف فقط حاوی یک آیه باشد نگران نشود.

مثلاً اگر کاربر آیه 62 سوره بقره، یا آیه 82 سوره نساء را یک پاراگراف مستقل نبیند چطور باید آن­را به آیه­های قبل و بعد خویش وصل کند؟

اگر به دو آیه ذکر شده دقت کنیم خواهیم داد آنها با آیات قبل و بعد خود «هم موضوع» نیستند. لذا اگر آنها را پاراگراف مستقل در نظر نگیریم، چه کنیم؟

این موضوع منحصر به دو آیه ذکر شده نیست و مشابه­های بسیار زیادی دارد.

لذا اصل اساسی در تقطیع متن و تشکیل پاراگراف­ها، «همگن» بودن متن پاراگراف­هائیست که به وجود می­آید و تا وقتی که همه عناصر و جملات و آیات یک پاراگراف «همگن» نشده­اند، پاراگراف قابل تقطیع است. یعنی عمل تقطیع را باید آنقدر ادامه دهیم که همه عناصر آن «همگن» باشند.

**یافتن« عصاره مطلب »**

**روشی که در این تفسیر پیگیری می­شود :**

در این تفسیر دو قدم ذیل بطور واضح ملاحظه می­شود:

چنانکه قبلا دیده ایم خداوند قرآن را موعظه هم نامیده ولذا قرآن موعظه هم هست ولذا نمیتواند از نوعِ سخنگوئیِ موعظه گران به دور باشد ، و درهمانجا هم دیدیم که نوعِ سخنِ موعظه گران دو مشخصه دارد :

1 - مطالب آنها «جُنگ»ی است حاوی مطالب متنوع ، که همه در جهت واحدی هستند . یعنی یک منظور در همه آنها دنبال می­شود .

لذا اگر کسی بتواند منظور یکی از آن عناصر متنوع را دریابد منظور سایر عناصر را نیز دریافته است .

2 – آنها درباره آنچه که به نظرشان «مهم­تر» است ، «بیشتر» سخن می­گویند.

این دو محور میتواند کمک کند روشی ابداع کنیم که به کمک آن ، آدم های معمولی هم بتوانند به اندازه استعدادشان به تفسیر قرآن بپردازند . (مثال بچه وپرگار را مجددا یادآوری میکنیم)

این روش دو محور دارد :

1 – ابتدا سعی میشود کشف شود محتوای هر سوره قرآن شامل چه موضوعاتی است .

2 – سپس سعی میشود کشف شود کدام موضوعات بیشترین حجم را در آن سوره به خود گرفته است .

ما براساس این دو محور الگوریتمی ساخته ایم که :

1 - به کمک آن ، پیام هر سوره براحتی استخراج میشود.

2 – سپس به کمک پیامِ استخراج شده سعی میشود سوره بازخوانی شود و در این حالت خودِ کاربر درک میکند که نسبت به قبل دارد بهتر می فهمد .

الگوریتم مورد بحث را (که شبیه همان پرگار دردست بچه دایره کَش است)

**«اصلی وفرعی»**

 **درعنوان بندی مطالب قرآنی**

حدود 40 سال پیش در قرآن های زیر نویس دارِ قطعِ بزرگ ، متعلق به انتشارات کتابفروشی اسلامیه ، و ناشران مشابه ، درانتهای قرآن ها دو فهرست دیده میشد : کشف الآیات و کشف المطالب .

کشف الآیات کاربریِ یافتنِ آیاتِ موردِ جستجو را داشت که پس از پیدایش ورواج «المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم» (تالیف مرحوم فواد عبدالباقی مصری) از رونق افتاد و جستجو گران از مرجع کاملتر و بهتر اخیر الذکر استفاده میکردند که تصور این است که هنوز هم بهترین است وامروزه اینهمه سایت های جستجوی آیات و کلمات قرآنی ونیز کتاب هائی که به تقلید ازآن - علیرغم ظاهر بهتر و ابتکاراتی که برای افزودن به جذابیتشان بکار برده اند – پیدایش یافته اند ، نتوانستند جای آن را بگیرند .

درهمان برهه زمانی یک کتاب قطور دیدم که مولف آن کسی به نام «پرفسور ژول لابوم» - فرانسوی – بود وخود کتاب هم درقرن هجده میلادی نوشته و در اروپا منتشر شده – وبعدا به فارسی ترجمه شده - بود و چیزی که از آن کتاب به یادم مانده این است که بحثی درباره ترتیب نزول سوره ها و نیز بحث مفصل دیگری درباره محتوای مطالب قرآنی داشت که برای من که در آن روزها تازه دانشجوی رشته مهندسی شده بودم جالب بود و عناوین موضوعاتی که برشمرده بود – تا آنجا که میتوانم به خاطر بیاورم - دور و بر دویست عنوان بود . البته بعدها دانستم که کسان دیگری (مانند « نولدکه » آلمانی وبعضی دیگر) تقریبا همزمان کارهای خوب تحقیقاتی مشابه دیگری کرده بودند . و همچنین دانستم که آن «کشف المطالب» انتهای قرآن های مذکور ، ترجمه یکی از معاریفِ آن روزها از کتاب ژول لابوم بوده که بدون ذکر نام او صورت گرفته است .

یک روز که در نمازخانه دانشگاه با چند نفر دیگر از دانشجویانِ همعلاقه به گپ و گفت مشغول بودیم تصمیم گرفتیم از بقیه دانشجویان نماز خوان بپرسیم که محتوای مطالب قرآن چیست .

نتیجه این تحقیق حیرت انگیز بود . تقریبا همگی پاسخ دهندگان حداکثر پنج یا شش عنوان میگفتند که همگی در وحدانیت خداوند و رسیدگی پس از مرگ و داستانهای عبرت آموز پیامبران مشترک و در عناصر بعدی متفرق و مختلف بودند .

بعدا جمع بندی من این شد که هردو جواب مقبول است : زیرا جواب پاسخ دهندگان تحقیق میدانی ناظر به « **موضوعات اصلی** » ، و مندرجات کتاب های ژول لابوم و نولدکه و کشف المطالب مذکور – وبعدا دکترمحمود رامیار- ناظر به **زیرشاخه ها**ی آن موضوعاتِ اصلی بود .

بعدها درک کردم که خود قرآن نیز این دونوع تقسیم بندی را می پذیرد مثلا آنجا که میگوید «آتیناک **سبعا** من المثانی...» نظر به موضوعات اصلی دارد و آنجا که میفرماید «احکمت آیاته ثم **فصّلت**....» به زیر شاخه ها نظر دارد .

فکر اولیه این نوع تفسیر – چنانکه قبلا گفته ام – 41 سال قبل (اینک سال 1391 است) به ذهن جوان من خطور کرد و هر دوعنوانِ مذکور ، یعنی موضوعات اصلی و موضوعات فرعی ، یکی از دغدغه های خاطرم بود .

بعدا با مراجعات مکرر در مکرر به خود متن قرآن دانستم که موضوعات اصلی قرآن از 12 عنوان اصلی بیرون نیست ، که هریک موضوعاتِ فرعی خویش را دارد که ذیلا به ترتیب الفباء می بینید:

**احکام**(اجتماعی – اخلاقی – فردی)

**آخرت**(قوانین جزاء – عذاب - نعیم – سایر)

**پیامبر**(آموزش الهی به او – تقریرات الهی – هدف ارسال او – احکام خاص او – انتقاد الهی از او – تحسین الهی از او – تکریم او – توصیف او – دلداری به او – زنان او – مژده به او)

**پیامبران**(آدم – ابراهیم - ..........یونس)

**حکمت**(تعلیل – فلسفه و عرفان – قوانین حاکم بر....- مثال ها – فلسفه تاریخ – سایر)

**خداوند**(افعال – صفات – شئون خاص – سایر)

**قرآن**(توصیف – حجیت – نقش اصلی – وحی)

**قسم** ها (به عناصرطبیعی – به عناصر ماوراءحس – سایر)

**قیامت**(اهمیت – حوادث مقارن وقوع – توصیف – حتمیت – حکمت –قوانین جزاء – سایر)

**ماوراءحس**(روح – جن – شیطان – ملائکه - شب قدر – داستان آفرینش – سایر)

**مردم**(عموم مردم – خوبان - بدان – پیشینیان – انسان – سایر)

**حروف مقطعه**

**آموزشِ روشِ**

 **استخراجِ عصاره محتوای پاراگراف های قرآنی (راه اول)**

در اینجا یکی از سوره­های کوچک – سوره فجر - برگزیده شده تا ضمن آموزش روش ، ازطولانی شدن متن احتراز شود .

چنانکه در انتهای فصل 3 گفته ایم میخواهیم نشان دهیم که چگونه میتوانیم یک «عصاره» از سوره بدست آوریم که بتوانیم به کمک آن سوره را بهتر بفهمیم . برای این کار :

1- اولاً در جدولی مانند (جدول 1) اجزاء و عناصر سوره را کلمه­شماری می­کنیم.

﴿ بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ﴾

وَالْفَجْرِ ﴿1﴾ وَلَيَالٍ عَشْرٍ ﴿2﴾ وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ ﴿3﴾ وَاللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ ﴿4﴾ هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِّذِي حِجْرٍ ﴿5﴾ أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ ﴿6﴾ إِرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ ﴿7﴾ الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ﴿8﴾ وَثَمُودَ الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ ﴿9﴾ وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ﴿10﴾ الَّذِينَ طَغَوْا فِي الْبِلَادِ﴿11﴾ فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفَسَادَ ﴿12﴾ فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ ﴿13﴾ إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ ﴿14﴾ فَأَمَّا الْإِنسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ ﴿15﴾ و َأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ ﴿16﴾كَلَّا بَل لَّا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ ﴿17﴾وَلَا تَحَاضُّونَ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ ﴿18﴾ وَتَأْكُلُونَ التُّرَاثَ أَكْلًا لَّمًّا ﴿19﴾ وَتُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا ﴿20﴾ كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا ﴿21﴾ وَجَاء رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا ﴿22﴾ وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنسَانُ وَأَنَّى لَهُ الذِّكْرَى ﴿23﴾ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي ﴿24﴾ فَيَوْمَئِذٍ لَّا يُعَذِّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ ﴿25﴾ وَلَا يُوثِقُ وَثَاقَهُ أَحَدٌ ﴿26﴾ يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ﴿27﴾ ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً ﴿28﴾ فَادْخُلِي فِي عِبَادِي ﴿29﴾ وَادْخُلِي جَنَّتِي ﴿30﴾

**جدول (1)**

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| آیه | عنوان اصلی | عنوان فرعی | توضیح مختصر در صورت لزوم | تعداد کلمه |
| 5-1 | قسم | عناصر طبیعی | سپیده­دم، جفت و تک، انتهای شب | 14 |
| 13-6 | مردم | گذشتگان | فرعون و ثمود و ... طغیان، هلاکت | 35 |
| 14 | خداوند | افعال | کمین­کشی در مورد طاغیان | 3 |
| 16-15 | مردم | انسان | نکوهش - مال را ملاک دوری و نزدیکی به خدا تصور می­کنند | 21 |
| 20-17 | مردم | انسان | نکوهش - وظایف مالی­تان را انجام نمی­دهید | 18 |
| 23-21 | آخرت | قیامت | حوادث همزمان با وقوع قیامت | 20 |
| 26-23 | آخرت | جهنم | عذاب کافران | 14 |
| 30-27 | آخرت | بهشت | نعیم مؤمنان | 14 |
| جمع | 139 |

2- در جدولی مانند (جدول 2) ، جمع تعداد کلمات هر **عنوان اصلی** را بدست آورده و به ترتیبِ نزولی(از زیاد به کم) مرتب می­کنیم:

**جدول (2)**

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| ردیف | عنوان اصلی | توضیح مختصر در صورت نیاز | تعداد کلمه | درصد از کل |
| 1 | مردم |  | 74 | 2/53 |
| 2 | آخرت |  | 48 | 5/34 |
| 3 | قسم |  | 41 | 1/10 |
| 4 | خداوند |  | 3 | 2/2 |
| جمع | 139 | 100 |

3- اینک با توجه به (جدول 2) می­دانیم «بیشترین» تکیه مطالب سوره ، بترتیب ، روی چه موضوعاتی است . اگر همین روند را پیگیری کنیم و بفهمیم هر «عنوان اصلی» (جدول 2) چه تقسیماتی دارد و شامل چه «عنوان­های فرعی» می­شود کمک زیادی به روشنی مطلب می­نماید و لذا دوباره به (جدول 1) برمی­گردیم و جدول­هایی تشکیل می­دهیم که «عنوان­های اصلی» آنها مشترک و بترتیبِ اکثریتِ (جدول 2) باشد .

**جدول (1/3)**

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| آیه | عنوان اصلی | عنوان فرعی | توضیح مختصر در صورت لزوم | تعداد کلمه |
| 13-616 و 1520-17 | مردممردممردم | گذشتگانانسانانسان | فرعون و ثمود و ... طغیان، هلاکتنکوهش، مال را ملاک فضیلت می­دانیدنکوهش، وظایف مالی­تان را انجام نمیدهید | 352118 |
| جمع | 74 |

4- به همان ترتیبی که از (جدول 1) به (جدول 2) رسیدیم ، می­توانیم از (جدول 1/3) به (جدول 1/4) برسیم:

**(جدول 1/4)**

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| عنوان اصلی | عنوان فرعی | توضیح مختصر در صورت لزوم | تعداد کلمه | درصد |
| مردممردم | انسانگذشتگان | نکوهش ، مال را ملاک فضیلت می­دانید و وظایف مالی خویش را انجام نمی­دهیدنکوهش ، طغیان آنها و هلاکشان | 3935 | 7/523/47 |
| جمع | 74 | 100 |

نکته غالب در این جدول ، نکوهشِ «ملاکِ فضیلت دانستنِ مال» است . و این دستاوردمان در این مرحله است و چون این دستاورد در حقیقت از جدول 1/4بدست آمده است می­توانیم به اختصار آن را درج 1/4 بنامیم . بهتر این است که در این مرحله ، این دستاورد را ثبت کنیم :

|  |
| --- |
| **«درج 1/4» : نکوهش انسان­هائی که مال را ملاک فضیلت می­دانند و به وظایف مالی خود عمل نمی­کنند .** |

5- به همین ترتیب ، بازاء هر عنوان اصلی در (جدول 2) ، یک (جدول 3) خواهیم داشت که یک (جدول 4) هم از آن بدست خواهد آمد و از آن نیز ، یک «درج 4» خواهیم داشت : یعنی خواهیم داشت :

|  |
| --- |
| **«درج 2/4» : عذاب کافران و نعیم مؤمنان** |

|  |
| --- |
| **«درج 3/4» : زمان، نور، روشنائی** |
| **«درج 4/4» : خداوند در کمینگاه است** |
|  |
|  |

6- اینک همه دستاوردهایمان را (یعنی «درج 4»ها را) در یک جدول گردآوری می­نمائیم:

(جدول درج ها)

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| شماره جداول درج­ها | عنوان اصلی | عنوان فرعیِ دارای اکثریت | ذکر مختصر «درج» مربوطه | درصد |
| ¼ | مردم | انسان | مال را ملاک فضیلت می­دانید و وظایف مالی خود را انجام نمی­دهید | 2/53 |
| 2/4 | آخرت | بهشت و جهنم | عذاب کافران و نعیم مؤمنان | 5/34 |
| ¾ | قسم | عناصر طبیعی | زمان، نور، روشنائی | 1/10 |
| 4/4 | خداوند | افعال | در کمینگاه است | 2/2 |

7- اینک باید از جدول فوق که عناصر آن، هر کدامش یک «دستاورد» است ، یک «**دستاوردِ دستاوردها**» بدست بیاوریم ، یعنی همان عصاره مورد جستجو را که آن را «**درس**» سوره مینامیم .

برای این کار باید روی «جدول درج­ها» دقیق و متمرکز شویم .

با توجه به درصدها ، «وزن» همان ردیف اول جدول «درج­ها» بیش از 50% کل سوره است و لذا بیشترین سهم را در بوجود آمدن «درس» خواهد داشت .

بطور خلاصه ، دیدِ حاصل از سطر اول ، این است که در آن سطر، اشخاصی که مال را ملاک فضیلت می­دانند مورد نکوهش قرار می­گیرند . اگر با این دید به سطرهای دیگر نگاه کنیم ، سطر 2 و سطر 4 را نیز با این مفهوم هماهنگ می­بینیم . به این معنا که در سطر 2 به این نوع افراد هشدار عذاب و به اضداد آنها وعده بهشت می­دهد و در سطر 4 نیز خداوند را در کمینگاه توصیف می­نماید که با همین معنا هماهنگ است . لذا با جمع­بندیی که از سه سطر مذکور بعمل می­آوریم می­توانیم به چنین خلاصه و عصاره ای برسیم :

|  |
| --- |
| **درس: نکوهشِ مال دوستیِ افراطی ، و ارزش دانستنِ آن ، و هشدار به کسانی که چنین صفتی دارند .** |

**قدم دوم** این خواهد بود که برای هر «پاراگراف» ، در روشنائیِ «درس» سوره ، نوعی «عصاره» پاراگراف بدست بیاوریم که میتوانیم اصطلاحا آن را «درب» بنامیم .

به عبارت دیگر **قدم دوم** ما این است که برای همه پاراگراف­ها «درب» آنها را پیدا کنیم :

در پاراگراف اول که آیات 1 تا 5 باشد ، صحبت از «قسم به روشنایی» و «قسم به شبهای دهگانه» و «قسم به جفت و تک» و «قسم به رفتن شب» است . از سوی دیگر در «درس» سوره از نکوهش افراط در مالدوستی ، و نکوهش ارزش دانستن آن ، و هشدار به کسانی که چنین هستند ، سخن رفته است .

برای پیدا کردن «درب» باید بین این دو مطلب ارتباط برقرار کنیم.

چه ارتباطی ممکن است بین نکوهش­ و هشدارِ مندرج در درس ، و مواردی که به آنها قسم یاد شده است وجود داشته باشد ؟

اگر دقت کنیم به سهولت در می یابیم که آن قسم­ها چهار مقوله اند :

1- دمیدن صبح

2- پایان یافتن شب

3- ده شب

4- جفت و تک

معلوم است دو مقوله اول مثبت و خیر و امیدبخش است ، طبعاً انتظار داریم دو مقوله دیگر هم همینطور باشد . از دو مقوله باقیمانده اگر روی مقوله «ده شب» متمرکز شویم بیادمان خواهد آمد که در مجموعه معارف اسلامی دو فقره «ده شب» داریم که خیلی مورد توجه و عنایت است که یکی ده شب آخر ماه رمضان و دیگری ده شب اول ذیحجه است که در آنها دعوت به نماز و ذکر و عبادت و کم­خوابی شده است .

مقوله دوم که جفت و تک باشد اساس دنیای ریاضیات و دنیای دیجیتالی است و همچنین اساس مقوله زاد و ولد هم هست (اینها هم که مثبت است)

بنابراین قسم ها را میتوان اینطورهم گفت : طلوع صبح ، ده شب ، جفت و تک ، پایان یافتن شب .

یا میتوانیم اینطور بگوئیم: طلوع ، عبادت ، زندگی ، طلوع بعدی .

بنابراین معنای قسم­های سوره فجر با توجه به درس و درب آن اینطور می­شود که در ابتدا فجری هست ، و در آخر هم فجری خواهد بود و مسیر رسیدن به فجر دوم قرینِ زندگیِ صحیح و زاد و ولد پسندیده و عبادت شایسته می­باشد. ( اگر فجر اول را (مثلاً) طلوع اسلام بگیریم ، فجر دوم طلوع رویکرد جدیدی از اسلام خواهد بود که آشکار کننده محتوا و مزایای آن است)

یکنوع پاکی خام درشروع و سپس یکنوع پاکی تکامل یافته در نهایت ، که در ظرف زمان ودر مسیر عبادت و زندگی پسندیده حاصل میشود .

حالا اگر بخواهیم بین نکوهشِ مندرج در درس و این مفاهیم رابطه ای برقرار کنیم میتوان اینطور گفت : برای دور ماندن از نکوهش های مطرح شده می باید به زندگیی پسندیده ، همراه با عبادات شایسته آراسته شد ، که در آنصورت زندگیِ شایسته تری حاصل خواهد شد .

این دستاورد را خلاصه کرده و به عنوان عصاره پاراگراف اول درج میکنیم .

|  |
| --- |
| **درب 1(آیات 1تا5) : اظهار امیدواری به خروج بشریت از موارد هشدار و نکوهش از طریق زندگی پسندیدهء همراه با عبادت** |

این بود نمونه­ای از طرز استخراج درب پاراگراف­ها با توجه به درس و متن پاراگراف (**که«درب» هر پاراگراف، برآیند «درس» سوره و متن همان پاراگراف است**) اگر به همین ترتیب ادامه دهیم برای بقیه پاراگراف ها هم خواهیم داشت :

|  |
| --- |
| **درب 2 (آیات 6 تا 14 ) : نکوهش اقوام جبار گذشته که طغیان و فساد کردند و نابود شدند و منظور از ظلم و فساد آنها گردآوری ثروت بیشتر (و قدرت حاصل از آن) بوده و دغدغه خاطر فضایل را نداشتند .** |
| **درب 3 (آیات 15 تا 20) : نکوهش مال دوستی افراطی و ارزش دانستن آن و هشدار به کسانی که چنین صفتی دارند .** |
| **درب 4 (آیات 21 تا 24) : روشن شدن ذهن آدمی در روز قیامت راجع به غلط بودن فکرش در خصوص مال و ارزش دانستن آن .** |

|  |
| --- |
| **درب 5 : (بقیه سوره) عاقبت کسانی که ملاک ارزشهایشان درست بود ، بهشت، و عاقبت دیگران جهنم است .** |

باین ترتیب ملاحظه می­شود با استفاده از این روش توانستیم :

1- یک «عصاره محتوا» راجع به تمامیت سوره پیدا کنیم که آنرا از خود سوره بدست آوردیم و «درس» سوره نامیدیم .

2- تعدادی «عصاره محتوا» راجع به هر پاراگراف پیدا کردیم که آنرا نیز از **برآیند درس سوره و محتوای پاراگراف** بدست آوردیم و آنها را «درب»های آن پاراگراف­ها نامیدیم .

بعبارت دیگر چیزی را از بیرون سوره برآن تحمیل نکردیم ، بلکه برای فهم سوره از عناصری از داخل خود سوره­ کمک گرفتیم.

**فواید این روش**

**اصلی ترین فایده این روش استخراج عصاره مطالب هر** **سوره است که مایه اصلی تفسیر وسبب فهم بهتر سوره میگردد .**

**مثالی لازم است :**

یکروز برحسب اتفاق ، در یک تاکسی ، یک مسیر طولانی را می­پیمودم ، و باز هم برحسب اتفاق ، راننده تاکسی کانال رادیو را عوض نکرد و لذا این توفیق حاصل شد که تفسیر پاراگراف آخر سوره هود را بشنوم .

عصاره محتوای سوره هود **امیدوار کردن پیامبر(ص) و پیروانش به پیروزی** **نهائی** است که در «درس» سوره متجلی است .

اما مفسر محترم ده­ها نکته فرمود ، و تقریباً همه هم قشنگ بود ، اما فقط متأسفانه هیچکدام به نکته اصلی هیچ اشاره­ای نداشت !

کار آن مفسر محترم مانند کار کسی است که وقتی در جنگل است واز او میخواهند توصیفش کند میگوید این درختها که نمیگذارند جنگل را ببینم . او هم بعضی جزئیات را می بیند اما از درک کلّ موضوع جا میمانَد .

این روشِ «نکته­پردازی تفسیری» (که متاسفانه روشِ غالبِ رایج است) این اشکال را دارد که فقط منظور اصلی آیات و پاراگراف­ها را بیان نمی­کند !! و مثال آن ، همان مثال معروفِ فیل مولوی است که یکی در تاریکی پایش را لمس کرده بود و می­گفت یک ستون است و یکی خرطومش را لمس کرده بود و می­گفت ناودان است و همینطور هر کس یک جائی از او را لمس می­کرد و یک چیزی می­گفت که البته درست هم بود اما از تفسیرِ کلّیِ آن که «خودِ فیل» باشد خالی بود . آن مفسر محترم هم یک برداشتهائی از اینجا و آنجا فرموده بود اما فقط به منظور سوره ، مربوط نبود ! !

ما در این تفسیر، کوشش داریم نکته­های اصلی را که همان درس و درب ها باشد بیاییم ، یعنی اصل و کلیت موضوع را ، و یعنی «خودِ فیل» را نشان دهیم ، یعنی قبل از اینکه شروع به مطالعه متن سوره کنیم میخواهیم بدانیم متن مورد مطالعه «چه میخواهد بگوید»

در این تفسیر ، «**درس**» ، همان **منظور اصلی سوره** است که در هر پاراگراف تکرار شده ، و «**درب**» خلاصه **منظوراصلی در هر پاراگراف** است ، و خواننده با توجه به مجموع «درس» و «درب» مطلب پاراگراف را می­گیرد ، و اگر خواست توقف و تمرکزی هم بکند ، خودش بسیاری از آن «نکته»ها را هم متوجه می­شود و بلکه بیشتر و بهتر.

**این ، فایده اصلی این روش است که مهم ترین منظور تفسیر را برآورده میکند .**

 اما ، پس از اینکه کاربر به اندازه کافی این روش را بکارگرفت و با آن مانوس شد ، به وجوهی از فوایدِ دیگر بر می خورَد که هریک از آنها ضمن اینکه ارزش واهمیت زیادی دارد قبلا برایش آشنا نبوده ، و دراثر کاربریِ این روش برایش کشف میشود ، و ما در اینجا چند مورد از آنها را ذکر می­کنیم :

 **1 - استفاده از این روش ، سبب حفظِ خطِّ سیرِ مطلبِ سوره­هایِ بلند** **در ذهن تلاوت کننده میشود** .

مثالی میزنیم : فرض کنید دارید سوره توحید را تا حدودی با دقت تلاوت میکنید ، در این حالت مشکل چندانی ندارید . زیرا سوره توجید کم حجم است .

اینک فرض کنید دارید همین کار را روی سوره شمس انجام میدهید ، اگر انجام دهید خواهیددید به همان آسانی سوره توحید نخواهد بود .

حالا سوره اندکی طولانی تری انتخاب کنید (مثلا سوره فجر) خواهید دید بسیار مشکل تر شده ، بطوریکه وقتی روی قسمتی از آن تمرکز میکنید قسمت های دیگر از ذهنتان فرار میکنند (امتحان کنید تا مطلب را بهتر درک کنید) سوره های بلند (مثلا 4-3 صفحه ای) و سوره های خیلی بلند (مثلا سوره های بقره و همانندان آن) به هیچکس پا نمیدهند که بتواند روی آنها دقت کافی کرده وبجائی برسد که بتواند ادعا کند که آنهارا درک کرده است .

اما با استفاده از این روش این اشکال پیش نمی آید ، زیرا در این روش هرقدر هم که سوره طولانی باشد به تعدادی پاراگراف تفکیک شده و هر پاراگراف دوعنصرِ «درس» و «درب» را همراه خود دارد وکاربر در هر لحظه با توجه به «درس» میتواند بفهمد کلّ سوره بطور خلاصه چه میخواهد بگوید و در همان لحظه با نگاهی به «درب» میتواند بفهمد آن پاراگرافِ مورد مطالعه چه میخواهد بگوید و به این ترتیب نه تنها خط سیر مطلب هرگز از دست نمیرود بلکه در هر لحظه با اندک توجهی فورا در ذهن حاضر خواهد بود .

 **2 - استفاده از این روش به تنظیم لیست مطمئنی از «ترتیب نزول** **سوره­ها» کمک می­کند .**

درباره اهمیتِ دانستنِ ترتیب نزول ، چون در فصل بعد بحث مشروحی کرده ایم ، اگر در اینجا بیاوریم آن بحث تکراری میشود ، درحالیکه واقعا جای مطرح کردن آن همانجاست ، اگر هم خلاصه ای در اینجا ذکر کنیم حیف است ، زیرا وقتیکه خواننده به آنجارسید توهّمِ «این را میدانم» سبب میشود آن را با دقت نخواند ولذا در اینجا همینقدر عرض میکنیم که : به شرحی که در جای خودش خواهید دید دانستنِ ترتیب نزول ، و استفاده از آن ، یکی از مهم ترین عنصرهای تفسیری است ، و **با استفاده از این روش** ، لیست هایِ مختلفِ موجودِ ترتیبِ نزول را اصلاح کرده ایم (برای اطلاع بیشتر کتاب «**تحقیقی در ترتیب نزول** **سوره ها**» را درسایت tafsir.jamal-ganjei ملاحظه کنید)

**3 - با استفاده از این روش برای قَسَم­های قرآنی معانی معقول و مقبول** **پیشنهاد می­شود .**

بعنوان مثال عرض می کنیم که در همین سوره فجر که بعنوان «آموزش» مورد استفاده واقع شده ، در ابتدای «قدم دوم» برای یافتن «دربِ» پاراگرافِ اول مجبور شدیم قَسَم­های این سوره را مورد تحلیل قرار دهیم .

نوعِ معنی­یابیِ قسم­هایِ قرآنی که دراین تفسیر انجام میشود همانطور است که در آنجا دیده اید (که ملهم از درس سوره­هاست و خودِ درسِ سوره­ها نیز مستخرج از خودِ سوره­هاست) و رجحان آن بر معنی­یابی هایِ مبتنی بر نقل قول و روایات و حدس وگمان و سلیقه شخصی و امثال آن واضح است .

**4 - با استفاده ازاین روش ، ابهام 1400 ساله حروف مقطعه گشوده شده** **، و برای آنها معانیی قابل پذیرش پیشنهاد می­شود .**

سوره­های دخان و زخرف و فصلت و جاثیه و احقاف و مؤمن (غافر) در ابتدای خویش با «حم» شروع می­شوند.

«درس» سوره­های فوق نیز کاملاً شبیه یکدیگر است و محتوای مشترک آنها «نکوهش عمد و اصرار در کفر و تکذیب پیامبر(ص)، علیرغم روشن شدن حقیقت» می­باشد .

ملاحظه فرمودید؟ شش سوره داریم که با «حم» شروع شده ، از طرف دیگر محتوای آنها نیز (که در «درس» آنها متجلی است) یکی است .

**این درحالی است که حجم آنها وظاهرشان چنان با یکدیگر متفاوت است که حتی اگر موضوع فوق به قرآن پژوهان متبحر هم بدون مقدمه گفته شود باور نخواهند کرد تا اینکه نزدیک بیایند و جلوی چشمشان عملیات استخراج عصاره سوره – یعنی همان «درس» - انجام شود تا اینکه ناباورانه مجبور شوند حقیقت فوق را تصدیق کنند .**

سوره­های هود و حجر و ابراهیم و یونس و یوسف نیز با «الر» شروع می­شوند . «درس» آنها نیز نوید رفع مشکلات پیامبر و پیروانش و پیروزی آنها بر مخالفانشان و موفقیت نهائی آنها در دنیا و آخرت می­باشد.

در اینجا نیز همان را می­بینیم که در مورد سوره های «حم» دار دیدیم . یعنی اینکه در اینجا نیز محتوای سوره­های «الر» دار، یکیست ، در حالیکه از لحاظ حجم سوره و مطالبی که به آنها پرداخته اند ، وغیره وغیره ، تفاوت های عظیمی دارند اما علیرغم این تفاوت های بزرگ ، عصاره محتوایشان یکیست .

سوره­های لقمان و سجده و عنکبوت و روم و بقره و آل­عمران نیز با «الم» شروع می­شوند.

در اینجا نیز علیرغم اختلاف ظاهریِ شدید ترِ بین آنها ، مشابهت بسیار نزدیکی را در «درس» این سوره­ها می­یابیم . سوره های لقمان وسجده تقریبا کمتر از یک دهم حجم سوره هائی مانند بقره و آل عمران را دارند اما با کمال تعجب مجبوریم قبول کنیم عصاره محتوایشان یکی است .

باتوجه به این دستاوردها ، اولین چیزی که راجع به حروف مقطعه میتوان گفت این است که **حروف مقطعه رابطه معنی داری با محتوای** **سوره مربوطه دارند .**

اگرهمه حروف مقطعه را یکجا به نظر آوریم ، اولین چیزی که به چشم می خورد این است که بعضی از آنها «تک» هستند (مانند یس و ص و ق وکهیعص و....) و بعضی دیگر «دارای تکرار» میباشند (مانند حم و الم و الر) و بعضی دیگر «ترکیبی»اند (مانند المص و المر)

دقت در محتوای سوره هائی دارای حروف مقطعه ای مانند المص و المر نشان میدهد که محتوای آنها به محتوای سوره های دارای الم نزدیک ، و از محتوای سوره های دارای حم دورند .

علاوه بر آن، محتوای سوره­های اخیر به محتوای سوره­های دارای «الر» نیز نزدیک­تر است تا به محتوای سوره­های «حم» دار.

دقت بیشتر در موضوع اخیر ما را متوجه قرابت بسیار زیاد محتوای سوره­های اعراف و رعد که حروف مقطعه آنها «المص» و «المر» است با سوره­های دارای «الم» می­کند.

از نکته اخیر متوجه می­شویم که حروف مقطعهء مذکور خاصیت جمع ­و تفریق پذیری دارند. یعنی می­توان با تفریق محتوای سوره­های مذکور معنی «ص» و «ر» را یافت .

با این ترتیب و به شرحی که در کتاب سابق الذکر خویش عرض کرده­ایم و در سایت سابق­الذکر موجود است می­توان معنی تک تک حروف مقطعه مذکور را یافت .

کشف مذکور بکر و بدیع است و در این هزار و چهارصد و اندی سال سابقه­ای برای آن ثبت نشده و مبنای آن ، نه نقل قول است و نه حدس و گمان و نه استحسان ونه روایات ، بلکه مبنای آن مشاهده و تعمق و تدبر است که در استخراج عصاره محتوای سوره ها متجلی است .

بعبارت دیگر معنی حروف مقطعه در محتوای سوره­های مربوط نهفته است ، و این قدمِ پیشنهادی ، فتح بابی است برای محققان آینده که معنی حروف مقطعه را در محتوای سوره ها بطور دقیق تر بیابند .

**موارد دیگری هم هست که برای رعایت اختصار از شرح آنها می­گذریم. اما ناچاریم بعضی از آنها را لا اقل در حد نام بردن ذکر کنیم . مثلا :**

**5 - با استفاده ازاین روش برای بسیاری از آیات معانی جدیدی** **پیشنهاد می­شود .**

**6 - کمک به یافتن معانی و نکات جدیدی که پیشینیان متعرض آنها** **نشده­اند .**

**7 - رفع اختلاف بین مفسران در بسیاری از جاهای پراختلاف .**

 **8 - نشان دادن انسجام ارتباطیِ آیات در داخل سوره­ها .**

**آموزشِ روشِ**

 **استخراجِ عصاره محتوای پاراگراف های قرآنی (راه دوم)**

در بسیاری از موارد به محض اینکه مطالب فرعی را نسبت به مطالب اصلی تشخیص بدهیم خواهیم دید که لبّ مطلب پاراگراف خود را نشان داده است ، اما مواردی هم هست (مانند سوره زلزال که در ذیل آمده) که پاراگراف آنقدر مطالب فرعیی ندارد که چندان کمکی کند ، در آنصورت به روشی که در ذیل (یعنی در همین بحث و ذیل سوره زلزال) نشان داده شده باید عمل کرد .

**سوره قریش**

**بسم الله الرحمن الرحيم**

**براي همبستگي قريش (1)** {همبستگي شان (که سبب) مسافرتهاي زمستاني و تابستاني (است)} (2) **پس بايد صاحب اين خانه را عبادت کنند (3)** {همان که آنها را پس از گرسنگي غذا، و پس از ترس امنيت داد }(4)

**سوره همزه**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

**واي بر هر بسیارعيب جويِ بسیارطعنه زن(1)** {که مالي جمع ميکند و به شمارش آن مشغول است(2) مي پندارد مالش نگهداریش خواهد نمود}(3) **نه ! حتمأ در حطمه انداخته ميشود(4)** {و چه داني که حطمه چيست؟(5) **آتشي است که خداوند آنرا** **افروخته است(6) كه بر دلها راه مييابد(7)** {و البته بر آن دلها احاطه دارد} (8) **در ستونهايي بر کشيده است (9)**

**سوره کافرون**

**بسم الله الرحمن الرحيم**

**بگو هان اي کافران! (1) عبادت نمي کنم آنچه را عبادت مي کنيد (2) و شما نيز عبادت کننده آنچه من عبادت مي کنم نيستيد (3)**  و من هم عبادت کننده آنچه شما عبادت مي کنيد نيستم (4) و شما نيز عبادت کننده آنچه من عبادت مي کنم نيستيد (5) **دين شما براي خودتان باشد و دين من نیز براي خودم (6)**

**قسمتی از سوره فرقان**

**و قبل از تو نيز هيچ رسولي را نفرستاديم مگر اينکه آنها نيز غذا ميخوردند و در بازارها راه ميرفتند و بعضي از شما را براي بعضي ديگر مايه آزمون قرار داديم که آيا صبر خواهيد کرد؟ و پروردگارت بيناست (20) و آنآنکه اميدي به لقاي ما ندارند ميگويند چرا ملائکه بر ما نازل نميشود يا پروردگارمان را نمي بينيم؟ خود را در نزد خويش خيلي بالا گرفته اند و بسيار زياده روي کرده اند (21)** {روزي که ملائکه را ببينند آنروز ديگر براي گناهکاران نويدي نخواهد بود و (به ملائکه) خواهند گفت عذابم مکن. عذابم مکن.(22) و به اعمالشان خواهيم پرداخت و آنرا مانند گرد و غباري (نابود) خواهيم نمود.(23) در آنروز،بهشتيان قرار گاه خوب و استراحتگاه بهتري خواهند داشت.(24) و روزي که آسمان با ابر شکافته شود و ملائکه به وجهي حيرت انگيز نازل شوند.(25) آن روز فرمانروائي به حق و خاص خداوند است و براي کافران روزي سخت خواهد بود.(26) و روزي که ظالم بر دستهايش مي کوبد و ميگويد ايکاش با پيغمبر يک راهي در پيش ميگرفتم.(27) واي بر من. اي کاش فلاني را دوست نميگرفتم.(28) که مرا پس از آن پندي که بسويم آمده بود گمراه کرد و شيطان انسان را بحال خود رها ميکند.(29) و پيغمبر ميگويد پروردگارا قوم من از اين قرآن دوري گزيدند.(30) و چنين است که براي هر پيغمبري دشمني از گناهکاران قرار داديم و پروردگار تو براي هدايت و ياري کافيست.(31) **و کافران ميگويند چرا قرآن يکباره بر او نازل نشده؟ براي آنکه قلب تو را بوسيله آن تثبيت کنيم و آنرا به آرامي بر تو خوانديم (32) و با هيچ مثلي به تو رو نمي كنند مگر اينکه ما حق آنرا با بهترين تفسير برايت مي آوريم (33)** آنانکه بر رويهايشان بسوي جهنم کشيده ميشوند بد جايگاه تر و گمراه ترند.(34)

**قسمتی از سوره نحل**

**آنآنکه به آيات خدا ايمان نمي آورند خداوند هدايتشان نمي کند و عذاب دردناک خواهند داشت (104)** {جز اين نيست: فقط کساني به خداوند دروغ مي بندند که به آيات خدا ايمان ندارند و خودشان دروغگويند.(105) كسي كه پس از ايمان به خداوند دوباره به او كفر ورزد و دلش را براي كفر گشاده گرداند، غضبي از جانب خداوند بر او خواهد بود و عذابي عظيم خواهد داشت مگر اينكه مجبور به (اظهار) كفر شده، و قلبش به ايمان مطمئن باشد (كه وضع او فرق خواهد داشت)}(106) **اين به آن سبب است که آنان زندگي دنيا را به آخرت ترجيح ميدهند و خداوند کافران را هدايت نمي کند (107)** {آنها کساني هستند که خداوند بر قلبهاشان و گوششان و چشمهاشان مهر زده و آنها غافلند.(108) چاره اي نيست جز اينکه آنها در آخرت زيانکارند}(109)  **سپس پروردگارت نسبت به کساني که پس از ناراحتي هائي که دچار شدند مهاجرت کردند و سپس جهاد کردند و صبر نمودند البته حتمأ آمرزگار مهربان است (110)**

**قسمتی از سوره ملک**

**و براي آنانکه به پروردگارشان کفر ورزيدند نيز عذاب جهنم آماده کرديم، که بد بازگشتگاهي است (6)** {هنگامي که در آن مي افتند از آن فريادي مي شنوند و مي جوشد.(7) نزديک است از شدت خشم پاره شود. هر گاه که عده اي در آن مي افتند نگهبانانش از آنان مي پرسند: هشدار دهنده اي بسويتان نيامده بود؟(8) ميگويند چرا البته که هشدار دهنده بسويمان آمد، اما تکذيب کرديم و گفتيم خدا اصلا هيچ چيزي نفرستاده و شما هم جز در گمراهيي بزرگ نيستيد.(9) و ميگويند: اگر گوش فرا ميداديم يا تعقل ميکرديم، حالا در زمره دوزخيان نبوديم.(10) پس به گناهشان اعتراف ميكنند و نابودي بر دوزخيان باد}(11) **البته كساني که در پنهاني ها از پروردگارشان بيم دارند آمرزش و پاداشي بزرگ خواهند داشت (12)**

**سوره قدر**

**بسم الله الرحمن الرحيم**

**ما البته آن (قرآن) را در شب قدر نازل کرديم(1)** {و چه داني شب قدر چيست؟ (2) شب قدر از هزار ماه بهتر است}(3) {{ملائکه و روح به فرمان پروردگارشان دائما در آن شب براي هر كاري نازل ميشوند }}(4){{{ (آن شب) تا هنگام صبح امنيت و سلامت دارد}}}(5)

**سوره تین**

**بسم الله الرحمن الرحيم**

**قسم به انجير و زيتون(1) و به كوه سينا(2) و به اين شهر امانت دار(3) كه انسان را در بهترين ساختار آفريديم(4)** { آنگاه او را به پست ترين پستيها برگردانديم(5) مگر آنانکه ايمان آورده و عمل صالح انجام داده اند که پاداشي بي منت خواهند داشت}(6) **پس ديگر چه چيزي سبب ميشود پس از (درک) اين (واقعيات)در دين تکذيبت کنند؟(7)** {آيا خداوند حکيمترين حاکمان نيست؟}(8)

**بسم الله الرحمن الرحيم**

**ستايش مخصوص خداوندی است که پرورش دهنده جهانيان است (1)** {كه مهربانی عمومی و مهربانی خصوصی اِعمال میکند (2) كه مالک روز پاداش است } (3) [خداوندا ] **فقط تو را پیروی مي کنيم و فقط از تو ياري مي جوئیم (4) ما را به جاده مستقيم هدايت کن (5)** {جاده کساني که به آنها نعمت داده اي ، نه آنان که از نظر انداخته اي و نه راه نیافتگان }(6)

**سوره زلزال**

**پیش تفسیر**

**تقطیع :**

قابل رویت است که سه آیه اول و دو آیه 4 و 5 و آیه 6 و آیه­های 7 و 8 به ترتیب همگن می­باشند و لذا تقطیع سوره اینطور میشود: (آیه­های 1 و 2 و 3 ) + (آیه­های 4 و 5) + (آیه 6) + (آیه­های 7 و 8)

**تشخیص اصلی و فرعی :**

 آیه 5 فرع بر آیه 4 است ، یعنی نسبت به آن «پرانتزی» محسوب می­شود.

**لبّ مطلب :**

چنانکه قبلاً دیده­ایم و در آینده نیز بسیار خواهیم دید، گاهی مطلبی که ذیل تیتر «پرانتزها» می­آید آنقدر کمک­کننده است که فوراً «لبّ مطلب» کشف می­شود اما در این سوره آنطور نیست و از میان 8 آیه فقط یک آیه «پرانتزی» داریم ، که از لحاظ کشف لبّ مطلب چندان کمکی نمیکند . لذا در این قبیل موارد به این روش عمل میکنیم :

 موضوع سه آیه اول که با یکدیگر همگن میباشند «حوادث مقارن وقوع» قیامت میباشد .

موضوع آیه 4 «توصیف روز قیامت» میباشد . (و به آیه 5 که فرعی میباشد فعلا کاری نداریم)

موضوع آیه 6 نیز «توصیف روز قیامت» است .

موضوع دو آیه 7و8 «قوانین جزاء» میباشد .

بنابر این چنین داریم : سه آیه راجع به «حوادث مقارن وقوع» و سه آیه راجع به «توصیف روز قیامت» (در اینجا آن آیه فرعی را در محاسبه وارد کردیم) و دو آیه راجع به « قوانین جزاء»

یعنی پنج آیه داریم که درباره خودِ روز قیامت حرف دارند وسه آیه داریم که باره حوادث قبل از وقوع آن سخن میگویند . بنابر این « وزن» کلام بیشتر روی روزقیامت تمرکز دارد که در داخل خویش نیز روی «توصیف» آن متمرکز است . یعنی مرکز ثقل این سوره روی «توصیف» روز قیامت است . اینک که این بینش را پیدا کردیم ، اگر با این بینش به سه آیه اول نگاه کنیم ملاحظه میکنیم که در آنجا نیز همین «توصیف» دیده میشود . با این تفاوت که در سه آیه اول ، «توصیفِ» مذکور حول موضوعِ حوادثِ مقارنِ وقوعِ آن است ، و در سه آیه بعدی ، موضوع «توصیف» ، حولِ چگونگیِ گردشِ کارِ آن ، ودر دو آیه آخر ، حولِ علتِ اصلیِ ایجادِ آن است .

بنا بر همه اینها ، مهم ترین عنصر لبّ مطلب همین «توصیف» است که در سه آیه اول درقالب «توصیف هولناکیِ» حوادثِ مقارن وقوع آن ، ودر سه آیه دوم در قالب «توصیف شرحِ» گردشِ کار آن ، ودر دو آیه آخر درقالب «توصیف طرز برخود جزائی با حاضرانِ آن روز» ظاهر میشود .

اینک اگر این مطالب را جمع بندی کنیم لبّ مطلب اینطور خواهد شد:

**توصیف هولناکی و گردشِ کار و قوانین جزائیِ روز قیامت .**

**خلاصه تفسیر :**

چون حجم این سوره فقط یک پاراگراف است لذا خلاصه تفسیر سوره با لبّ مطلب یکی است . بنابراین داریم :

**خلاصه تفسیر سوره** : توصیف هولناکی و گردشِ کار و قوانین جزائیِ روز قیامت .

**خلاصه تفسیر سه آیه اول :** توصیفِ هولناکیِ حوادثِ مقارنِ وقوعِ قیامت.

**خلاصه تفسیر آیه های 4و5و6 :** توصیفِ چگونگیِ گردشِ کارِ قیامت .

**خلاصه تفسیر دو آیه آخر :** توصیفِ قوانینِ جزائیِ قیامت .

**اهمیتِ ترتیب نزول**

**یک مثال ساده :**

کسی راپیداکنید که تاکنون قرآن نخوانده باشد،آنگاه به او بگوئید آیات 40 تا 103 سوره بقره را بخواند وبه شما بگوید چه فهمیده ، جواب او این خواهد بود : «چیزی نفهمیدم»

آنگاه به او بگوئید آیات 9 تا 99 سوره طه وپس از آن آیات 103 تا 171 سوره اعراف را بخواند و سپس آن قسمت سوره بقره را مجددا بخواند و بگوید چه فهمیده ، او این بار خواهد گفت : «خیلی از آن مطالب قبلی را اینک می فهمم»

بی اغراق ، رعایت ترتیب نزول درتفسیر قرآن بیش از 50٪ کار را آسان میکند .

می­گویند «تعرف الاشیاء باضدادها» یعنی چیزها را از روی ضدّ آن­ها می­توان شناخت، و ما از این باب می­گوئیم که عدم رعایت ترتیب نزول دو نوع ضرر دارد. یک نوع ضرر عینی و یک نوع ضرر عدم­النفع.

**الف) مثال برای انواع ضرر عدم­النفعِ حاصل از رعایت نکردنِ ترتیبِ نزول**

اگر شخصی قرآن را به ترتیب نزول بخواند متوجه یک امر بدیهی می­شود که پیامبر(ص) در ابتدای رسالت نوعاً به «اسم ربّ» ارجاع داده می­شد نه به «خود ربّ».

مثلاً در ابتدای وحی داریم: اقرا **باسم** ربک ... و اذکر **اسم** ربک و تبتل الیه ... سبح **اسم** ربک الاعلی ... و ... (که ازاین مثال ها زیاد هم هست) اما کم­کم که پیامبر در راه رسالت پیش می­رود و ظرفیت­هایش زیادتر می­شود آنگاه به «خود رب» ارجاع داده می­شود مثلاً گفته می­شود و اذکر **ربک** اذا نسیت ... و اعبد **ربک** حتی یاتیک الیقین ... و ... که این­ها هم خیلی زیاد است.

یک مفسر بزرگواری هست که تلفنی نمی­توان با او صحبت کرد. وقتی­که شخصی تلفنش را می­گیرد اول یک جوان جواب می­دهد اگر نتوانست جواب بگوید یک نفر دیگر را صدا می­زند و او هم اگر نتوانست نفر نهائی را صدا می­زند. این نفر نهائی کسی است که تقریباً در حکم خود آن مفسر بزرگوار است و درباره خویش گفته که من تقریباً همه نظرهای تفسیری «آقا» را می­دانم.

وقتی موضوع فوق بطور تلفنی سئوال شد اولی و دومی ندانستند، آخری هم گفت نمی­دانم و در نظرات تفسیری آقا به چنین چیزی برنخورده ام ، بعداً تلفن بزنید تا عرض کنم.

این یک مثال واضح برای عدم­النفع عظیم است که یک مفسر عالیقدرِ دارایِ حدود 60-50 سال سابقه علمی ، متوجه چنان موضوع بدیهیی نشده باشد و از این مثال­ها زیاد است و عدم توجه و اهمیت ندادن به ترتیب نزول علاوه بر اینکه دچار ضرر بدفهمی می­کند سبب دچار شدن به ضرر عدم­النفعِ فهمِ چیزهایِ عادی و واضح هم می­ شود.

**ب) مثال برای انواع ضررهای عینی**

ب-1) یکی از علماء بزرگ که تأثیرش بر علماء معاصر خویش و نیز بر علماء متأخر کاملاً آشکار است در تفسیر سوره انفطار ذیل آیه­ای که متضمن جمله «ما غرّک بربک الکریم» است فرمایشاتی فرموده ، از جمله در ردّ نظر بعضی از قدما که گفته­اند در این جمله «القاء عذر» صورت گرفته ، با ذکر سه آیه در سه سوره دیگر که مطلب آنها در مخالفت با «القاء عذر» است چنین فرموده که موضوع «القاء عذر» باطل است، ما عرض می­کنیم که صرفنظر از صحت یا بطلان موضوع «القاء عذر»، آن آیه­هایی که به عنوان مدرکِ بطلانِ «القاء عذر» مورد استفاده آن بزرگوار واقع شده، همگی از لحاظ ترتیب نزول، متأخر بر آن آیه سوره انفطار است و اگر **تنها دلیل ایشان** در بطلان القاء عذر آن آیات باشد، استدلالشان باطل می­شود.

از این نوع نمونه­ها نوعاً در تفاسیر رایج بسیار زیاد است، یعنی اینکه عدم رعایت ترتیب نزول مفسر را به اشتباه­ های بزرگ می­اندازد.

ب-2) دیگر اینکه همان بزرگوار ذیل آیه «الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات» در سوره عصر فرموده یعنی کسانی که عامل به همه اعمال صالح باشند، و این در حالیست که در سوره­های طه و مریم داریم که «... من یعمل من الصالحات ...» یعنی اگر شخصی مؤمن باشد و به انجام بعضی از اعمال صالح پرداخته باشد در آخرت نگران نباشد. اگر به این حقیقت توجه داشته باشیم که سوره عصر تقریباً شش سال قبل از سوره­های مریم و طه نازل شده ، این تناقض مهم پیش می­آید که خداوند در ابتدای نزول وحی فرموده باشد «به اعمال صالح» و ده سال بعد فرموده باشد «به بعضی از اعمال صالح».

ب-3) مثال دیگر اینکه تقریباً قاطبه مفسران «نفس واحده» مندرج در آیه اول سوره نساء و نیز آیه 189 سوره اعراف را بر حضرت آدم(ع) تطبیق کرده­اند که کاملاً خطاست زیرا مدلول آن نفس واحده در آیه 189 سوره اعراف دچار شرک می­شود که از ساحت حضرت آدم(ع) که پیامبر خدا بوده است به دور است.

**چه شد که اینطور شد؟**

مردم و علماء و مفسران، وقتیکه قرآن را به ترتیب رایج می­خوانند پس از سوره حمد به سوره بقره می­رسند و در همان اوایل سوره بقره داستان آفرینش است که شامل امتحان آدم و ملائکه و سجده فرشتگان و استنکاف ابلیس و اخراج او می­باشد (بگذریم از تصورات رایج راجع به چگونگیِ کلِّ داستانِ آفرینش).

سوره نساء و سوره اعراف نیز با فاصله بسیار کمی پس از سوره بقره است. طبیعی است که مفسر قرآن وقتی­که به سوره نساء و یا سوره اعراف می­رسد و این جمله را می­خواند که «خلقکم من نفس واحده» (شما را از نفس واحده آفرید) بطور عادی مفهوم «نفس واحده» را با مفهوم «آدم» خلط می­کند جمله «و خلق منها زوجها» (و جفتش را نیز از آن آفرید) را هم در همان جهت می­بیند و لذا به همان خطای فوق دچار می­شود، چنان­که شده­اند.

در حالیکه منظور از «نفس واحده» مورد بحث، اصل و ریشه بشر و بشریت است که در سوره شمس آمده، آنجا که می­گوید «و نفس و ما سویها ...» و چنانکه می­دانیم جنس زن و جنس مرد از لحاظ مشخصات کلی (و صرف­نظر از تفاوت­های اندامی و آناتومیک) یک چیز هستند و مشابهند و زن «انسان ماده» و مرد «انسان نر» است و خلاصه چه زن و چه مرد، هر دو «انسان» هستند و این­که فرموده جفتش را از آن قرار داد به این معنی است که از «برنامه خلقت انسان» یک برنامه دیگر انتزاع شد که عبارت باشد از «برنامه خلقت انسان ماده»

در هر حال، سوره شمس از لحاظ نزول تقریباً در ابتدای قرآن است اما از لحاظ مورد مطالعه واقع شدن در انتهای قرآن است و قرائتِ برعکسِ ترتیب نزولِ آن مانع از تأثیرپذیری شایسته از آن می­شود، چنان­که شده، و نتیجه­اش هم این شده که «نفس واحده» را در آیه 189 سوره اعراف به حضرت آدم تطبیق می­کنند و در آیه بعد نسبت به نتیجه غیرقابل قبول آن (شِرک حضرت آدم) سکوت می­کنند.

و کسی مرتکب چنین خطاهائی در تشخیص نمی­شود مگر اینکه رعایت ترتیب نزول در تفسیر آیات را ضروری نداند. و از این مثال­ها بسیار زیاد است و ابداً منحصر به آنچه گفته شد نیست و ما فقط سه نمونه از سه نوع را عرض کرده­ایم، در حالیکه هم انواع بیشتر از سه تاست و هم نمونه­هایِ داخلِ هر نوع بسیار زیاد است.

**حل بحث قدیمی ناسخ و منسوخ درگرو دانستن ترتیب نزول است**

یک بحث قدیمی در علم تفسیر هست که فلان آیه، فلان آیه را نسخ کرده است و بستر این بحث نیز آیه­ای است که می­فرماید «ما ننسخ من آیه او ننسها نات بخیر منها او مثلها ...» [هر آيه اي را که منسوخ کنيم يا آنرا از يادها ببريم بهتر از آن يا لااقل مثل آن را مي آوريم. ... (بقره/106)]

البته استفاده جهان­شناختی که از این آیه می­توان نمود این است که کل جهان و تاریخ بشر و هر مقوله کلی دیگری را که مورد توجه قرار دهیم خواهیم دید حرکت رو به بالا و حرکت رو به خیر و حُسن دارد که در محل خویش یک بحث فلسفی و عرفانی مهمی است و شیرین هم هست.

اما همین آیه از لحاظ فقهی جنبه کاربردی وسیعی دارد مثلاً در مورد شرب خمر در سوره بقره آیه­ای آمده که از آن فهمیده می­شود در شراب منافعی هست اما در عین حال در آن مضاری هم هست اما مضار آن از منافع آن بیشتر است. اما در سوره مائده در همین خصوص صراحتاً آمده که «آن پلید است که از عمل شیطان است و از آن دوری کنید» فقها می­گویند آیه اخیر (در سوره مائده) ناسخ آیه قبلی (در سوره بقره) است و حرف صحیحی هم هست و واضح هم هست زیرا نزول سوره مائده تقریبا نه سال پس از سوره بقره است.

اما این­که بقیه آیات ناسخ و موارد نظیر منسوخ آن­ها کدامند، یک بحث خیلی­خیلی مفصل و قدیمی را در تفسیر قرآن باز کرده و چه کوشش­ها و چه مناظرات و چه دعواها و حتی چه جنگ­ها را سبب شده که اگر کسی بخواهد در این خصوص تحقیقی انجام دهد نتیجه­اش کتاب بسیار قطوری خواهد شد اما اگر مسلمانان از همان بدو تدوین قرآن کریم آن­را به ترتیب نزول تفسیرمی­کردند، خود به­ خود، هر آیه، آیه نظیر متقدم خویش را نسخ می­کرد و دیگر این­همه مجادلات و دعواها و حتی جنگ­ها لازم نمیشد .

خلاصه اینکه رعایت ترتیب نزول به مفسر کمک شایانی میکند و عدم رعایت آن اورا به خطاهای سنگینی می اندازد .

**توجه به پرانتـزها**

چنانکه می­دانیم، امروزه در نگارش­های خویش برای بعضی موضوعات فرعی، که نسبت به «خط اصلی سخن» جنبه توضیحی و فرعی دارد پرانتز بکار می­بریم.

اما باید بدانیم که بکار بردن علائم کمک­کننده به خواننده، از قبیل نقطه و ویرگول و علامت سئوال و غیره، و از جمله پرانتز، تاریخچه طولانی ندارد و اگر متون دستنویسِ از صد سال به قبل را نگاه کنیم تقریباً می­شود گفت اثری از آنها دیده نمی­شود و این مشکل خواننده بود که می­باید بدون وجود علائم کمک­کننده، متن را به درستی بخواند و مطالب فرعی و توضیحی را از محور اصلی سخن تشخیص دهد و خط اصلی موضوع را گم نکند.

قرآن نیز از این مستثنی نیست و نقطه و ویرگول و علامت سئوال و علامت تعجب و پرانتز و غیره ندارد و تا مدت طولانی پس از نزول حتی اِعراب (زیر و زبر و ضمه و تشدید و غیره)نیز نداشت و این سبب می­شد که بعضی خوانندگان در اثر اشتباه در نحوه قرائت ، آنرا طوری بخوانند که آیه­ای به مفهوم غلط و حتی معکوس قرائت شود.

مثال در این باب زیاد است اما ضمن رعایت اختصار ناگزیر به ذکر دو مثال هستیم:

مثال اول: می­گویند یکی از سلاطین بر یکی از نزدیکان خویش خشم گرفت و دستور قتل او را داد. اطرافیان سلطان که فکر می­کردند ممکن است پشیمان شود از او بطور کتبی درخواست تجدیدنظر و تقاضای عفو مغضوب را کردند و سلطان در حاشیه تقاضای آنها نوشت «عفو لازم نیست بکشیدش». اطرافیان سلطان با دیدن حاشیه­نویسی سلطان خوشحال شدند و او را نکشتند اما احتیاطاً او را از دید سلطان دور نگه داشتند.

چندی گذشت و سلطان پشیمان شد و سراغ خانواده مغضوب را گرفت و می­خواست از آنان دلجوئی بنماید اما اطرافیان گفتند قربان او را نکشته­ایم.

البته سلطان از زنده بودن مغضوب خیلی خوشحال شد اما از اینکه چرا فرمانش بی­چون و چرا انجام نشده خشم گرفت اما اطرافیان گفتند نافرمانیی نکرده­ایم بلکه دستور خود سلطان بر زنده ماندن مغضوب دائر بوده.

سلطان متعجب شد و دستنویس خود را خواست.

پس از اینکه دستنویس را آوردند سلطان آنرا برای آنها چنین خواند: «عفو لازم نیست، بکشیدش!» اما اطرافیان گفتند معذرت می­خواهیم اما ما آنرا اینطور خوانده­ایم: «عفو! لازم نیست بکشیدش»

این مثال اهمیت علامت­گذاری­های کمک­کننده به خواننده “quotation mark” را در جلوگیری از عوض شدن معنی نوشته­ها نشان می­دهد و مثال­ها در این قسمت بسیار زیاد است اما روش ما خلاصه­گوئی است.

مثال دوم: در قرآن جمله­ای هست که این معنی را می­دهد که فقط کسانی که علم دارند از خداوند خشیت (ترس حاصل از احترام زیاد) خواهند داشت (... انما یخشی الله**َ** من عباده العلماء ...) این جمله که در آیه 28 فاطر است اغلب در همان قرن اول اسلام توسط نو مسلمانانی که از بلاد دیگر به اسلام پیوسته بودند چنین خوانده می­شد (... انما یخشی الله**ُ** من عباده العلماء ...) و چنین معنی می­داد که جز این نیست که خداوند از بندگان دانای خویش می­ترسد ...) و می­گویند این قبیل جملات که در اثر غلط­خوانی بکلی به معنی جملات و آیات قرآنی آسیب می­رساند، سبب اصلی همت اعراب به بهبود و تکامل خط کوفی و نیز اِعراب­گذاری کل قرآن شد. از این مثال­ها خیلی­زیاد است اما بعلت رعایت اختصار نمی­توانیم بیش از این ذکر کنیم.

پرانتزگذاری نیز چنین است، و به خواننده کمک می­کند که بفهمد چه چیزی اصلی و چه چیزی فرعی است و اگر پرانتزگذاری نباشد این اشکال پیش می­آید که حتی گاهی مفسران بزرگ نیز ممکن است در فهم بعضی از آیات و جملات به خطا رفته و به معنی آسیب برسانند.

آنچه ما در این تفسیر «پرانتزی» قلمداد می­کنیم در چهار دسته­بندی اساسی قرار می­گیرد که ذیلاً برای هر کدام مثالی می­زنیم:

**مثال 1:** بعضی از این مطالبِ پرانتزی طوریست که اگر به آنها بعنوان پرانتز نگاه نکنیم در فهم موضوع دچار انحراف فکری عظیم می­شویم:

مثلاً در سوره غاشیه چنین می­خوانیم: فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنتَ مُذَكِّرٌ ﴿21﴾ لَّسْتَ عَلَيْهِم بِمُصَيْطِرٍ ﴿22﴾ إِلَّا مَن تَوَلَّى وَكَفَرَ ﴿23﴾ فَيُعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ ﴿24﴾

پس تذکر بده. جز اين نيست که تو فقط تذکر دهنده اي(21) بر آنها چيره نيستي(22) غير از کسي که رو بر ميگرداند و کفر ميورزد(23) كه خداوند او را به آن عذاب بزرگتر عذاب مي­کند(24)

اگر مفسر قرآن از این حقیقت که آیه 22 یک آیه پرانتزی است غفلت کند دچار بدفهمی عظیمی می­شود و مطلب را اینطور خواهد فهمید که «ای پیامبر جز این نیست که تو پنددهنده هستی و بر آنان سیطره نداری مگر بر کسانی که پشت کرده­اند و کفر ورزیده­اند» (یعنی بر آنها سیطره داری و حق داری توی سر آنها هم بزنی و پندشان دهی تا هر طور شده به راه بیایند) که این تفسیری است بسیار غلط اما متأسفانه بعضی از مفسرین دچار چنین بدفهمی شده­اند و آیه را اینطور تفسیر کرده­اند و توجه نکرده­اند که این تفسیر با آیات بسیار زیاد دیگری از قرآن تضاد دارد و حتی با «انما»ی آیه 21 نیز نمی­خواند.

اما اگر آیه 22 را «پرانتزی» ببینیم و آنرا در جهت محدود کردن رسول خدا(ص) به فقط پنددهندگی و تذکار بدانیم خواهیم یافت که این معنی با آیات بسیار زیاد دیگری از قرآن سازگار است. و البته مثال در این موضوع زیاد است.

**مثال 2:** بعضی از این مطالب پرانتزی طوریست که اگر به آنها بعنوان پرانتز نگاه نکنیم خط سیر مطلب پاراگراف را از دست می­دهیم.

مثلاً آیه 102 سوره بقره از این لحاظ خیلی جالب است: وَاتَّبَعُواْ مَا تَتْلُواْ الشَّيَاطِينُ عَلَى مُلْكِ سُلَيْمَانَ وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَكِنَّ الشَّيْاطِينَ كَفَرُواْ يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَمَا أُنزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَمَارُوتَ وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولاَ إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلاَ تَكْفُرْ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ وَمَا هُم بِضَآرِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلاَّ بِإِذْنِ اللّهِ وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلاَ يَنفَعُهُمْ وَلَقَدْ عَلِمُواْ لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الآخِرَةِ مِنْ خَلاَقٍ وَلَبِئْسَ مَا شَرَوْاْ بِهِ أَنفُسَهُمْ لَوْ كَانُواْ يَعْلَمُونَ ﴿102﴾

و آنچه را که شيطان ها در فرمانروائي سليمان خواندند، و سليمان کافر نبود وليکن آن شيطان ها كافر بودند، و به مردم جادو ياد ميدادند و نيز آنچه را که بر آن دو فرشته در بابل نازل شده بود که اسم آنها هاروت و ماروت بود به مردم ياد ميدادند، (هاروت و ماروت)آن چيزها را به مردم ياد نميدادند مگر اينکه ميگفتند ما وسيله امتحان هستيم پس مبادا کافر شوي، اما (مردم) از آنها چيزهائي را ياد ميگرفتند که بوسيله آنها بين مرد و همسرش جدائي مي افتاد و - البته آنها جز به اذن خدا به کسي ضرري نميرساند- و نيز از آنها چيزهائي ياد ميگرفتند که برايشان ضرر داشت و نفعي نداشت در حاليکه ميدانستند کسي که آن را جذب کند در آخرت بهره اي نخواهد داشت. و چه بداست چيزي که خود را به آن فروختند اگر بدانند.(102)

به قول مرحوم علامه در تفسیر المیزان آیه مذکور ظرفیت حمل 1.260.000 معنی را دارد. (علاقمندان به ذیل همان آیه در آن تفسیر مراجعه فرمایند) حالا اگر کسی بگوید خود این آیه (با آن پتانسیل عظیم حمل معانی­اش) یک آیه کاملاً فرعی (و به اصطلاح پرانتزی) است و اگر کسی نه تنها 1.260.000 معنی آن را، بلکه حتی اگر یکی از معانی آن را هم درک نکرد، در صورتیکه خط اصلی سخن را از دست نداده باشد، چیز زیادی را از دست نداده، چه واکنشی خواهید داشت؟

حقیقت این است که همینطور هم هست و آیه مذکور با آن ظرفیت کم­نظیرش کاملاً فرعی است و برای درک فرعی بودن آن کافیست چشم خود را بر آن ببندید و پس از اینکه آیه 101 سوره بقره را خواندید آیه 103 را شروع کنید می­بینید خط سیر مطلب دچار سکته­ای نشده است.

البته بگذریم که آیه 102 مذکور حاوی نکات و مطالب بسیار جالب و بدیعی می­باشد، اما آنهمه، در فرعی بودن آن تغییری ایجاد نمی­کند. بطوریکه می­توانید به همان روشی که عرض کردیم امتحان کنید.

اما اگر کسی آن را فرعی نبیند (که نوعاً مفسران محترم این کار را نکرده­اند) چنان در هزار توی چند تا از آن 1.260.000 معنیِ ممکن گیر می­کند که خدا به دادش برسد.

**مثال 3:** بعضی از این مطالبِ پرانتزی طوریست که اگر به آنها بعنوان مطالب پرانتزی نگاه نکنیم آن پاراگراف بطور کامل مفهوم نمی­شود.

در ابتدا به آیه آخر سوره مزمل توجه کنید، تقریباً همه مفسران فرموده­اند که این آیه مدتی بعد از بقیه مطالب سوره مزمل نازل شده و به دستور پیامبر اکرم(ص) در آنجا قرار داده شده، تشخیص آن نیز آسان است، زیرا هم از لحاظ محتوا با بقیه سوره مزمل هماهنگ است (و لذا جای آن همانجاست) و هم تفاوت­های چشمگیری با سایر آیات سوره مزمل دارد که نشان می­دهد در لحظه­ای که آن سوره داشته نازل می­شده، این آیه نمی­توانسته نازل شده باشد زیرا مطالبی در آن آیه هست که در آن لحظه هنوز وقوع نیافته بوده است و این نوع آیات در قرآن زیاد است (یعنی سوره­هائی هستند که یکجا نازل شده­اند اما سوره­هائی هم هستند که قسمتی از آنها در زمانی نازل شده و بقیه بعدتر – و گاهی بسیار بعدتر – نازل شده­اند و به دستور پیامبر اکرم(ص) در آن سوره قرار داده شده­اند).

البته تشخیص این موضوع در سوره مزمل آسان است اما همیشه و در همه سوره­ها آسان نیست و اگر مفسر به این نکته توجه نکند دچار خطا می­شود و تفسیری می­کند که نمی­تواند درست باشد.

مثلاً آیه­های 24 و 25 سوره فتح از این نوع آیات است و مفسران بسیار عالیقدر کل پاراگراف (از آیه 18 تا 26) را مربوط به واقعه حدیبیه دانسته­اند در حالیکه این دو آیه به شهادت محتوایش نمی­تواند مربوط به حدیبیه باشد و مربوط به فتح مکه است.

وَهُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ عَنْهُم بِبَطْنِ مَكَّةَ مِن بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا ﴿24﴾ هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَالْهَدْيَ مَعْكُوفًا أَن يَبْلُغَ مَحِلَّهُ وَلَوْلَا رِجَالٌ مُّؤْمِنُونَ وَنِسَاء مُّؤْمِنَاتٌ لَّمْ تَعْلَمُوهُمْ أَن تَطَؤُوهُمْ فَتُصِيبَكُم مِّنْهُم مَّعَرَّةٌ بِغَيْرِ عِلْمٍ لِيُدْخِلَ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ مَن يَشَاء لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿25﴾

و هموست که در دل مکه، پس از اينکه شما را پيروز كرد دست آنها را از شما و دست شما را از آنها كوتاه كرد. و خداوند به آنچه ميکنيد بيناست.(24) آنها همانها بودند که کفر ورزيده بودند و از ورودتان به مسجد الحرام جلوگيري نموده و مانع رسيدن قربانيهاي شما به قربانگاه شده بودند. و اگر نبود مردان و زنان مومني که آنها را نمي شناسيد، و ممکن بود زير دست و پاي شما بيفتند، و بدون اينکه بدانيد به آثار سوء آن گرفتار شويد، (خداوند اينگونه رفتار نمي کرد بلکه) اگر آنها از کفار جدا شده بودند، البته کافران را به عذابي دردناک عذاب مي کرد. و خداوند هر کس را بخواهد در رحمت خويش داخل خواهد نمود.(25)

چنانکه ملاحظه می­فرمائید در این دو آیه این نکات وجود دارد:

1- اظفرکم علیهم (شما را بر آنان پیروز کرد) و چنانکه می­دانیم در حدیبیه پیروزیی نصیب مسلمانان نشد.

2- ببطن مکه (در شکم مکه) و فرموده­اند حدیبیه نزدیک مکه است و آنقدر نزدیک است که گوئی در شکم مکه است در حالیکه خود مکه از حدیبیه به مکه نزدیک­تر است زیرا فاصله­اش صفر است، و اصطلاحاً «شکم­تر» است.

3- مهم­تر از همه اینکه در حدیبیه «زیر دست و پا افتادن مردان و زنان» موضوعیتی نداشت زیرا در آنجا فقط مردان جنگی گرد آمده بودند که عبارت بودند از مسلمانان که می­خواستند داخل مکه شوند و مشرکان که می­خواستند مانع شوند.

خلاصه اینکه این دو آیه پس از فتح مکه نازل شد و به دستور پیامبر اکرم(ص) در محل فعلی قرار گرفت و اگر مفسر محترمی به این نکته توجه نکند در تفسیر مطلب دچار زحمت می­شود چنانکه شدند زیرا اگر نگاه کنید خواهید دید که درباره «اظفرکم» و «بطن مکه» مطالبی فرموده­اند که نمی­توان قبول کرد.

**مثال 4:** بعضی از این مطالب پرانتزی نکات بسیار عمیقی دارد که از متن اصلی پاراگراف بسیار بالاتر است.

البته اگر بخواهیم برای این نوع موارد مثال بزنیم آنقدر زیاد خواهد شد که واقعاً از حوصله بیرون است اما برای نمونه توجه خواننده گرامی را به جمله انتهائی آیه 2 سوره طلاق و کل آیه 3 و جمله انتهائی آیه 4 و جمله انتهائی آیه 5 و دو جمله انتهائی آیه 7 از همان سوره جلب می­کنیم که هر کدام از آنها مانند الماس­های درخشانی هستند که کاملاً معلوم است با خط سیر معمولی مطلب که تشریع یک امر حقوقی راجع به طلاق است اختلاف سطح دارد اما گرچه در آنجا بعنوان تعلیل خط سیر آن حکم حقوقی ذکر شده اما ارزش «معارفی» آنها بسیار بسیار بالاتر از آن حکم حقوقی است که توجه به پرانتزی بودن آنها به مفسر کمک می­کند.

**خلاصه اینکه توجه نکردن به این موضوع مهم ، یعنی بی توجهی به اینکه آیه مورد تفسیر «اصلی» یا «فرعی» است ، سبب میشود مفسر دچار خطا در فهم متن شود(چنانکه نمونه هایش زیاد است) ، یا لااقل از فهم صحیح دور بماند(که نمونه های این نیز زیاد است) .**

**التفات**

اگر در سوره اسراء آیات 22 تا 39 را در نظر بگیرید ملاحظه خواهید کرد که مخاطب آیه 22 تا 30 مفرد است (و شخص پیامبر اکرم- ص- می­باشد) اما از آیه 31 تا 35 مخاطب جمع است و لذا مسلمانان مورد خطاب هستند و از آیه 36 تا 39 دوباره به همان مخاطبِ مفرد بر می­گردد.

این «تغییر مخاطب از سوی گوینده» را اصطلاحا «التفات» میگویند .

البته موضوع فوق در قرآن بسیار زیاد است اما تشخیص آنها به سادگیِ مورد فوق­الذکر نیست و اگر مفسر به این نکته توجه نکند در درک بسیاری از معانی در می­ماند.

**واگذاری به مخاطب**

در قرآن کریم در بسیاری از جاها خداوند مطلبی را ناتمام گذاشته و ظاهراً چنین بنظر می­آید که تکمیل آن مطلب ناتمام را به مخاطب واگذار کرده و این موارد زیاد است و ذیلاً یک مثال آن را عرض می­کنیم.

در آیه 10 سوره نور می­خوانیم:

وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ حَكِيمٌ ﴿10﴾

و اگر فضل خدا و رحمتش بر شما نبود و اينکه خداوند بسيار توبه پذير فرزانه است.(10)

اگر به متن آیه توجه کنید به سهولت درک می­شود که انگار باید در انتهای آیه چیزی وجود داشته باشد که معنی آن تمام و کامل بشود و فعلاً جای آن خالیست. مثلاً اگر در انتهای آیه چنین چیزی اضافه می­شد: «همگی­تان معذب می­شدید» ، این حالتِ «احساسِ خالی بودنِ جایِ چیزی» به خواننده دست نمی­داد.

از این نوع موارد در قرآن کریم زیاد است و چه بسا علت آن نیز تحریک ذهن خواننده و مخاطب باشد که این جاهای خالی را با ذهن خویش پر کند و به این طریق رشد یابد.

همین حالت در سوره یوسف هم به وضوح دیده می­شود. در انتهای آیه 10 و ابتدای آیه 11 انگار چیزی از قلم افتاده است.

در یک صحنه، برادران دارند توطئه می­کنند که انتهای آیه 10 پایان آن صحنه است و ابتدای آیه 11 شروع به اجرای آن است.

چنین به نظر می­آید که بین انتهای آیه 10 و ابتدای آیه 11 جای چنین جمله­ای خالی است: «آنها پس از این­که مصمم شدند نزد پدرشان رفتند و ...» البته ذهن خواننده فوراً به این جمله منتقل می­شود و خودش آن چیزی را که به نظر کسری می­آید پر می­کند و لذا حذف چنین جمله­ای را باید از نوع عناصر فصاحت و بلاغتی قرآن حساب کرد.

در هر حال، در سوره یوسف در چند جا از این نوع «جملات محذوف به قرینه» وجود دارد که خواننده به راحتی می­فهمد اما در کل قرآن موارد بسیار زیادی از این نوع محذوفات وجود دارد که شناختن آنها به همان راحتی موارد مذکور نیست و اگر این نکته در نظر گرفته نشود معانی مهمی مغفول می­ماند.

**یافتن مناسب ترین ترجمه**

یک کلمه ممکن است در مجموع چندین معنی داشته باشد که بدیهی است یکی از آن معانی در محل موردنظر به درد می­خورد.

مثلاً کلمه «شیر» سه معنی دارد که یکی شیر درنده و یکی شیر نوشیدنی و آخری یک نوع از اتصالات در سیستم لوله­کشی است.

واضح است که در جمله «حسن کوچولو صبحانه­اش را با شیر و بیسکویت شروع کرد» کدام معنی کلمه شیر موردنظر است اما همیشه به همین سادگی نیست و به خصوص در تفسیر آیات اگر «درس» و «درب» در نظر گرفته نشود و با توجه به آن­ها معنی مناسب کلمه در نظر گرفته نشود تفسیر نادرستی از آیه مربوطه ارائه میشود .

مثال در این خصوص خیلی زیاد است اما ذیلاً فقط یکی را عرض می­کنیم:

کلمه «عصر» - در سوره ای به همین نام - توسط مفسران و مترجمان به «زمان» برگردانده شده درحالیکه همه مشتقات این کلمه در قرآن به معنی «عصاره گیری» آمده است .

مفسران- که برای معنی این کلمه از همان معنیِ مشهور استفاده کرده اند - درتفسیر این کلمه دچار اختلاف شده وبعضی عصر را به «عصر رسول الله» تفسیر کرده اند واستدلالشان هم این است که عصر مذکور عصر آغاز چیزهایی بوده که از طریق وحی سبب تغییرات ماهوی درجهت تعالی بشریت شده ، و عده دیگری گفته اند نه خیر منظور «عصر امام زمان» است که با ظهورشان تعالیم پیامبر- ص - کامل میشود و برخی دیگر گفته اند چرا ترجیح بلا مرجح و تخصیص بلا مخصص میدهید و درنظر نمیگیرید که الف ولامِ روی کلمه عصر الف ولام جنس است(مثل والتین والزیتون و.....) وبعضی دیگر چیزهای دیگر گفته اند اما از این حقیقت دور افتاده اند که تمام مشتقات کلمهء عصر در قرآن در معانیی بکار رفته که مشتقات معنی عصاره گیری است و بازهم از این حقیقت غفلت کرده اند که که اگر منظور از کلمه عصر - زمان طولانی - بوده باشد کلمه مناسب آن «دهر» است که کرارا در قرآن استفاده شده است .

خلاصه اینکه وقتیکه یک کلمه معانی مختلف دارد باید آن معنیی را برگزید که با «درس» و «درب» و «لبّ مطلب» ( و یا هر نام دیگری که به «چکیده پاراگرافِ» مورد تفسیر بدهید) قرابت بیشتری داشته باشد وگرنه خطا پیش می آید چنانکه بسیار زیاد پیش آمده است .

**یک نمونه**

**«سرمشق»**

 **تفسیری**

سوره شعراء پاراگراف12 آیات221تا227

|  |  |
| --- | --- |
| **هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَى مَن تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ ﴿221﴾ تَنَزَّلُ عَلَى كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ ﴿222﴾ يُلْقُونَ السَّمْعَ وَأَكْثَرُهُمْ كَاذِبُونَ ﴿223﴾ وَالشُّعَرَاء يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ ﴿224﴾ أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ ﴿225﴾ وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ ﴿226﴾ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا وَانتَصَرُوا مِن بَعْدِ مَا ظُلِمُوا وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنقَلَبٍ يَنقَلِبُونَ ﴿227﴾**

|  |
| --- |
| **درس:** چگونه خداوند پيامبران را موفق و تکذيب کنندگان آنان را نابود مي کند.**درب:** اي مسلمانان دلگرم باشيد که پيامبر شما بر حق است. |

**آيا خبر دهم شما را که شياطين بر چه کسي فرود مي آيند؟(221) بر همه دروغ زنان گناهکار فرود مي آيند،(222) كه گوش ميخوابانند و اکثرشان دروغگويند.(223) و آن شاعراني که گمراهان پيرويشان ميکنند.(224) نمي بيني که در هر واديي سرگردانند؟(225) و چيزهايي ميگويند که عمل نمي کنند؟(226) مگر كساني که ايمان آورده و عمل صالح نموده و خدا را بسيار ياد کرده و پس از ظلمي که به آنها شده در صدد انتقام برآمده اند و بزودي ظالمان خواهند دانست به چه بازگشتگاهي باز ميگردند.(227)** |

**پیش تفسیر**

**خلاصه تفسیر پاراگراف** : اي مسلمانان دلگرم باشيد که پيامبر شما بر حق است .

**توضیح مقدماتی**

در پاراگراف 1 می فرماید : ای پیامبر ! ازرفتارهای مکذبانه این مردم دلگیرمباش وکـــار رسالتت را با قوت پی بگیر .

در پاراگراف 2 می فرماید : ای پیامبر ! تکذیبگرانت ازفرعون مهمترنیستند . اگرلازم باشد حتی به روش خارق العاده موفقت میکنیم .

در پاراگراف 3 می فرماید : ای پیامبر ! ابراهیم نیزمانند تو برقوم خودش خروشید و با مخالفت مخاطبانش مواجه بود اما بالاخره موفقش نمودیم .

در پاراگراف 4 می فرماید : ای پیامبر ! با قوم تو نیز مانند قوم نوح درصورتی که رفتارناپسندشان ازحد معینی بگذرد برخورد خواهیم داشت ، لذا با اطمینان به کار رسالتت برس .

در پاراگراف 5 همان چیزی را می فرماید که در پاراگراف قبل فرموده اما در مورد قوم عاد .

در پاراگراف 6 همان چیزی را می فرماید که در پاراگراف قبل فرموده اما در مورد قوم ثمود .

در پاراگراف 7 همان چیزی را می فرماید که در پاراگراف های 4 و 5 و 6 فرموده اما در مورد قوم لوط (دلداری به پیامبر)

در پاراگراف 8 به پیامبر دلداری میدهد که با قوم تو نیز در صورتی که رفتار نا پسندشان از حد معینی بگذرد – مانند قوم شعیب - بر خورد خواهیم کرد . لذا با دلگرمی به کار رسالتت برس .

در پاراگراف 9 می فرماید : ای پیامبر! توجه مخاطبان را به این نکته جلب کن که داستان­هایی که بر آنها خوانده­ای حق مطلق است زیرا وحی است ، و به آنها هشدار ده که از حد نگذرانند .

در پاراگراف 10 می فرماید : گر چه این مطالب حق مطلق و وحی است اما مجرمان به آن ایمان نخواهند آورد تا آن عذاب دردناک به آنها برسد و تو ای پیامبر ، ازایمان نیاوردن آنها چندان دلگیرمباش .

در پاراگراف 11 می فرماید : «ای پیامبر! تو که می­دانی این مطالب حق مطلق است با دلگرمی کامل کار رسالتت را پیگیر باش و به چنین عباداتی بپرداز و نسبت به پیروانت گرم تر باش و نزدیکانت را هشدار ده .

در این پاراگراف می فرماید : ای پیامبر ! مخالفانت هیچ حقانیتی ندارند و اشخاص بسیار گناهکار و بسیار دروغزن ، محل فرود القائات شیطانی می­باشند .

**شرح مختصر**

**پرانتزها**

آیه 227 فرع بر آیه 226 است و این واضح است. خود آیه 226 همراه با آیه 225 فرع بر آیه 224 است و این هم واضح است. آیه 223 توصیف موضوع آیه 222 است و لذا فرع بر آن است.

یعنی آیات اصلی این پاراگراف آیه­های 221 و 222 و 224 است.

اما، اگر خوب دقت کنیم می­بینیم دو آیه 223 و 224 نیز فرع بر آیه 222 هستند زیرا در جهت ذکر مصادیق آن میباشند، لذا آیه­های اصلی­تر این پاراگراف دو آیه اول آن یعنی آیه­های 221 و 222 است.

**شاعرانی که گمراهان عمدی پیرویشان می­کنند**

این نگارنده بسیار شنیده و خوانده است که عده­ای شعر و شاعری را تخطئه می­کنند و به عنوان دلیل آیه 224 را شاهد می­آورند و آن را اینطور ترجمه می­کنند «پیروان شاعران ، گمراهان هستند»

این ترجمه برای آیه از لحاظ ادبیات عرب غلط است و ترجمه صحیح این است «شاعرانی که اشخاص گمراه عمدی پیرویشان می­کنند»

 یعنی بنابراین آیه ، دو جور شاعر داریم:

1- شاعرانی که در آیه 227 معرفی شده­اند ،

 2- شاعرانی که گمراهان عمدی پیرویشان می­کنند .

 چرا؟ زیرا که گمراهان عمدی در اشعار آنها چیزی می­یابند که خوششان می­آید و می­پسندند ، پس خود آن نوع شاعران نیز جزء گمراهان عمدی می­باشند .

ضمناً «گمراه عمدی» را در سوره نجم شناختیم و آنها همان­هایی هستند که خودشان را از طریق گناهان به گمراهی می­اندازند (مثلاً همانطور که مصرف کنندگان مشروبات الکلی و مواد مخدر با مصرف آنها عمدا عقل خود را از کار می­اندازند ، آن نوع شاعران نیز در اثر پرداختن مکرر به گناهان خود را عمدا گمراه می­کنند)

 **جمع بندی و تفسیر**

**آيا خبر دهم شما را که شياطين بر چه کسي فرود مي آيند؟ (221) بر همه دروغ زنان گناهکار فرود مي آيند (222) {**كه گوش ميخوابانند و اکثرشان دروغگويند (223) و آن شاعراني که گمراهان پيرويشان ميکنند**}** (224) **{{**نمي بيني که در هر واديي سرگردانند؟ (225) و چيزهايي ميگويند که عمل نمي کنند؟**}}** (226) **{{{**مگر كساني که ايمان آورده و عمل صالح نموده و خدا را بسيار ياد کرده و پس از ظلمي که به آنها شده در صدد انتقام برآمده اند**}}} و بزودي ظالمان خواهند دانست به چه بازگشتگاهي باز ميگردند (227)**

**اسکلت پیشنهادی برای تفسیری که شما از پاراگراف های سوره انتخابی تان به عمل خواهید آورد :**

|  |  |
| --- | --- |
| **متن عربی پاراگراف :**

|  |
| --- |
| **درس:** (عصاره محتوای سوره)**درب:** (عصاره محتوای پاراگراف) |

**متن ترجمه فارسی پاراگراف :** |

پیش تفسیر

از ابتدا تاکنون (خلاصه مطالب پاراگراف های پیشین)

در این پاراگراف (خلاصه مطالب همین پاراگراف – اعم از درب پاراگراف یا استخراجی که خودتان بطور مستقیم به عمل خواهید آورد - )

شرح مختصر

1 - سوالاتی که برای تحریک ذهن خواننده در جهت فهم بهتر متن طرح میشود

2 - کلیدهای تفسیری (ترتیب نزول ، پرانتز ، پاراگراف بندی ، ترجمه مناسب ، التفات ، بکار گیری مخاطب ، یافتن عصاره مطلب)

3 - ترجمه لغات خاص (یعنی لغات کم تکرار ، کم آشنا . . . )

4 - بحث مختصر در برخی مطالب پاراگراف که به نظر می آید نیاز به شرح دارد

5 - زاویه احتمالی مطالب در این تفسیر با نظرات دیگر مفسران

6 - انجام اصلاحات احتمالیِ مورد نیاز در ترجمه متن

جمع بندی و تفسیر

ترجمه متنی که در داخل کادر قرار دارد با توجه به مطالبِ ‍«پیش تفسیر» و «شرح مختصر» مورد اصلاحات و تغییرات لازم قرار گرفته و در اینجا قرار میگیرد و کارِ تفسیرِ پاراگراف در همینجا به انتها میرسد .

**مطالب**

**جانبی**

**«سئوالات» ی**

**که خوب است مفسر ضمن تفسیر به آنها نظر داشته و صریحا یا تلویحا به آنها جواب گوید**

**منظور یک مفسر از عملِ تفسیر چیست؟**

 منظور شما از این کار برای شما روشن است . منظور شما از عمل تفسیر این است که **منظور خداوند** را در پاراگراف مورد نظر کشف کنید . بنا بر این ، حینِ عمل ، اولین سوال شما این است که :

**«منظور** **خداوند از مطالب این پاراگراف چیست؟»**

این سوال با توجه به پاراگراف مورد تفسیرتان به سوال های ریز تری منقسم میشود که ذیلا چند تا از آنها را در ذیل برایتان لیست کرده ایم

سوال اصلی اکثر مفسران ریشه لغات بوده است که با توجه به این تعداد از ترجمه های خوب از قرآن کریم بهتر است سوال اصلی شما این نباشد زیرا در آنصورت مانند کسی خواهید بود بخواهد اتومبیل را اختراع کند ، شما بهتر است اتومبیل را که دیگران اختراع کرده وبه این حد از کمال رسانده اند سوار شوید و چیزی اختراع کنید که کسی تاکنون نکرده است .

در اینجا به عنوان «سر مشق» یا «راهنما» تعدادی سوال طرح کرده ایم که بسته به پاراگرافی که دارید روی آن کار میکنید میتوانید از آنها استفاده کنید و البته لازم نیست به «سوالات سر مشقیِ» ما محدود بمانید ، ممکن است سوالات دیگری بیابید . در هر حال ، هنگام تفسیر به لیست سوالاتی که دارید نگاه کنید و سعی کنید در تفسیرتان (در بخشِ «شرح مختصر») به آنها بپردازید .

در اینجا می باید به این نکته اشاره کنیم که برخی از سوالات طوری هستند که به درد همه پاراگراف ها میخورند سئوالاتی مانند :

**حالت کلی این پاراگراف چگونه است؟ (امید بخش؟ توبیخ؟ ..........؟)**

**در این پاراگراف کدام آیه ها / عبارت ها / کلمات «فرعی» و کدام «فرعی در فرعی» وکدام «اصلی» است؟**

**در این پاراگراف کدام کلید تفسیری را به وضوح تشخیص میدهید؟**

**اگر بخواهیم در این پاراگراف مطلبی تحت عنوان « حدسیاتی از اوضاع و احوالِ آن روزها » بنویسیم ، ذیل کدام آیه موضوعیتِ این امر را دارد؟**

**اگر بخواهیم در این پاراگراف مطلبی تحت عنوان « سابقه این موضوع در سوره های قبلی» بنویسیم ، ذیلِ کدام آیه مناسبت این امر را دارد؟**

(این سوال به درد «جامعه شناسیِ زمان نزول» این پاراگراف میخورد)

**کدامیک از «ادوات حالت بیانی سخن» که در ذیل آمده ، در این پاراگراف کاربرد یافته ؟**

ا**دوات بیانیِ حالاتِ سخن**

**1 – ادوات استفهام : هَل اَ کیف متی این اَنّی کم**

**2 – ادوات نفی : ما اِن لا لیس لم لن**

**3 – ادوات تاکید : قَسَم لَ اِنّ اَنّ**

**4 - ادوات غایت : لِ حتی الی**

**5 – ادوات شرط : اِن اِلّا**

**6 – ادوات اشاره : هذا تلک ضمایر**

**7 – ادوات تردید (و امیدواری) : اِمّا لعلّ لیتَ**

**8 – ادوات استثناء : اِلّا**

**9 – ادوات تعلیل (و غایت) : لِ**

**10 – ادوات تحقیر (و تعظیم) : تنوین ها**

**11 – ادوات حصر : انّما**

**12 – ادوات بیانِ کلّیتِ موضوع : ال**

**13 – ادوات تعریف : ال**

**14 – ادوات اشاره به موضوع معلوم (بین گوینده و مخاطب) : ال**

**15 – ادوات خطاب : یا ایها یاایها الا**

و سوالاتی هم هستند که به درد همه پاراگراف ها نمیخورند و خود مفسر است که بنا به تشخیص خویش از برخی از آنها استفاده میکند و برخی را وا میگذارد ، سوالاتی مانند :

**کلماتِ غالب این پاراگراف به «چه زبان»ی است؟ (عادی؟ مَثَل؟ یا....)**

**کلمه « » به معنی لغوی آمده یا اصطلاحی؟**

**چرا در آیه از «زمان ماضی» استفاده شده؟**

**نقش «دستورزبان»یِ کلمه ( ) چیست؟**

**مرجع ضمیر ( )چیست ؟**

**چرا از میان صفات الهی « » ترجیح داده شده؟**

**منظور از « » (آیه ) چیست؟**

**مطلب آیه های به چه زبانی است؟(کنایه؟ استعاره؟ مَثَل؟ یا ....؟)**

**چرا در آیه نفرموده « »؟**

**چرا در آیه خداوند را مفرد ( ) و در آیه جمع ( )آورده؟**

**کلمه چه نوع از کلام است؟(استعاره؟ کنایه؟ یا....؟)**

**موضوع آیه مربوط به چه ظرف زمانی است ؟**

**چه دریافت های مستقیمی میتوانید از این آیه/آیات کنید؟**

**اگر بخواهیم در این پاراگراف مطلبی تحت عنوان «خواست خداوند قانونمند است» بنویسیم ، ذیل کدام آیه موضوعیت این امر را دارد؟**

**اگر بخواهیم در این پاراگراف مطلبی تحت عنوان «ذکر مصادیق افاده حصر نمیکند» بنویسیم ، ذیل کدام آیه موضوعیت این امر را دارد؟**

**اگر بخواهیم در این پاراگراف مطلبی تحت عنوان «معجزات قرآنی» بنویسیم ، ذیل کدام آیه موضوعیت این امر را دارد؟**

**اگر بخواهیم در این پاراگراف مطلبی تحت عنوان « این روش تفسیری چه کمک مستقیمی کرد؟ » بنویسیم ، ذیل کدام آیه موضوعیت این امر را دارد؟**

**اگر بخواهیم در این پاراگراف مطلبی تحت عنوان « آیات برجسته » بنویسیم ، ذیل کدام آیه موضوعیت این امر را دارد؟**

**کلید های فرعیِ تفسیری**

**مفاهیمِ پرتکرار قرآنی که «ارزش تفسیری» دارد**

**1 – خواست خداوند قانونمند است .**

**2 – فعل خداوند قانونمند است .**

در باره تیتر های 1 و 2 و کلماتی مانند شاء و یشاء و اراد و یرید و امثال آنها و مشتقاتشان ، وقتی که به خداوند مربوط میشود مثلا میفرماید من یشاء و اراد الله و یفعل الله و . . . و آیاته و مانند آنها ، باید بدانیم که خواست و فعل و اراده خداوند اصلا و ابدا بی حساب و کتاب و بی قاعده و قانون نیست .

مثلا در قرآن کرارا نزول باران را به خداوند نسبت داده ، و از طرف دیگر میدانیم که نزول باران موضوعی است به شدت قانونمند است ، و بازهم از طرف دیگر میدانیم که این آسمان و زمین و قوانین حاکم برآنها را خداوند آفریده ، و این پدیده (یعنی باران) از داخل این مجموعه و تحت قوانین حاکم بر آنها در می آید و لذا اگر خداوند آن را به خویش نسبت ندهد به چه کسی و چه چیزی نسبت دهد؟

اگر همین موضوع را تعمیم دهیم ، در آنصورت ، خواهیم دانست که وقتی میفرماید اذا ارادالله بقوم سوء . . یا و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض . . یا ان الله لایغیر ما بقوم . . یا ولو شاء الله لجعلهم امة واحده . . و . . و . . همگی اینها قانونمند است و علم بشری این خواهد بود که این قانونمندی ها را کشف کند .

**3 – نکوهش کفار ، بیشتر متوجه «سران» آنها است .**

این موضوع در آیه 11 سوره مزمل (که از لحاظ ترتیب نزول در اوایل قرآن است) به وضوح دیده میشود ، و پس از آن در تمام قرآن بارها و بارها همین مفهوم تکرار شده است .

**4 - «گناه»هائی که به پیامبران نسبت داده میشود مربوط به «سطح وجودیِ» پیامبرانه آنها است .**

عتاب­هائی که خداوند در قرآن نسبت به بعضی پیامبران(ع) و نیز پیامبر اسلام(ص) فرموده از این بابت نیست که آنها معاذالله گناهانی از نوع گناهان ما مرتکب شده­اند بلکه مربوط به ارتکاب گناهانیست که به سطح پیامبرانه وجود آنها مربوط می­شود.

پیامبران از لحاظ درجات وجودی از ما انسانها یکدرجه بالاترند. آیه «قل انما انا بشر مثلکم ...» (بگو جز این نیست که من بشری مانند شما هستم ...) نشان می­دهد که پیامبر از لحاظ جسمانی یک بشر است و محدودیت­های ما را دارد، یعنی گرسنه­اش می­شود، نیاز به خواب دارد، نیاز به جنس مخالف دارد، خسته می­شود و غیره، یعنی محدودیت­های بشری را دارد. و وقتیکه در ادامه همان آیه می­فرماید «... یوحی الیّ ...» (... بمن وحی می­شود ...) در حقیقت اشاره به ظرفیت خاصی در او دارد که در ما بشرهای معمولی وجود ندارد. در نردبان وجود، اول جمادات و سپس گیاهان، و آنگاه حیوانات، و پس از آن انسان است، و پیامبران بعلت ظرفیت وحی­گیری، از لحاظ وجودی (نه از لحاظ جسمی) یک درجه بالاتر از انسان هستند و همین استعداد گیرندگی وحی مانع است که آنها گناهانی مانند گناهان ما را مرتکب شوند چنانکه یک استاد ریاضی محال است حاصلضرب 2×2 را غیر از 4 بگوید که در آنصورت دیگر استاد ریاضی نخواهد ماند. اگر پیغمبری یک دروغ کوچک هم بگوید پیغمبر نخواهد ماند. بسیاری از چیزهائی که برای ما مکروه است برای پیامبران گناه و بسیاری از چیزهائی که برای ما مستحب است برای پیامبران واجب است. حضرت یونس(ع) برای چیزی شدیداً توبیخ و تنبیه شد که برای ما عادیست. حضرت یونس(ع) از مأموریت خویش «استعفا داد» که نزد ما انسانها کاملاً عادی است اما در سطح پیامبرانه چنان گناهیست که مستلزم زندانی شدن او در مدت طولانی در بطن آن ماهی غول­آسا گردید. عتابهائی که در سوره عبس و اسراء و جاهای دیگر قرآن کریم نسبت به پیامبر(ص) شده مربوط به سطح خاتم­الانبیائی ایشان است و در حقیقت «تذکراتی» است به این معنی که «ای عزیزترین مخلوق من، مبادا کارهائی کنی که از این عالیترین سطح وجود سقوط کنی».

**5 - ذکر مصادیق دلیل بر حصر نیست .**

خداوند در جاهائی بعضی صفات مطلوب اشخاص خوب یا صفات نامطلوب اشخاص بد، یا شرح نعمات مورد استفاده بشر را لیست فرموده، از باب ذکر نمونه و مثال است نه اینکه آن صفات، یا آن نعمات محدود و منحصر به آنها باشد.

**6 – شفاعت یک چیز بی در و پیکر نیست .**

در این خصوص در آخرین بخش این کتاب تحت عنوان «از همین قلم» شرحی عرض کرده ایم ، همان را ملاحظه فرمایید .

**7 – مسلمانان از باب «تشریف» مومن خطاب شده اند .**

خداوند «مسلمانان» را هنگام خطاب «مؤمنان» نامیده و این نوعی تشریف است و نزد ما نیز معمول است و خداوند مطابق رسم خویش به زبان مخاطب صحبت فرموده و ما نیز مثلاً معمولاً کارمندان داروخانه­ها و بیمارستان­ها را دکتر و ستوان­ها را جناب سروان خطاب می­خوانیم و اینکه خداوند نیز «مسلمانان» را «مؤمنان» خطاب فرموده از این باب است. بعبارت دیگر خداوند «مسلمانان» را «مؤمنان» خطاب نموده، و از این خطاب برای مردم دو نتیجه حاصل می­شود: یکی اینکه مورد عزت و احترام قرار گرفته­اند و دیگر اینکه تشویق شده­اند که خود را از مرتبه مسلمانی به درجه ایمان بالا بکشند.

**8 – در قرآن موضوعِ «پیدایش انسان» از موضوع «برگزیدگی آدم» جدا است و هیچگونه مخالفتی هم با نتایج علوم تجربی ندارد .**

در این خصوص در آخرین بخش این کتاب تحت عنوان «از همین قلم» شرحی عرض کرده ایم ، همان را ملاحظه فرمایید .

**9 – وغیره (سایر موضوعات که کم هم نیست) و شاید در ویرایش های بعدی اشاره شود .**

**آسیب شناسی**

**تفسیر قرآن**

**1 – اهمیت ندادن به ترتیب نزول**

**خرافه «چشم­زدن»**

در نزد مردم عادیِ کوچه و ­بازار آیه 51 سوره قلم آیه رفع چشم­زخم است ، و به عبارت دیگر نوعی «حِرز» است ، همان آیه ای که با « و ان یکاد ...» شروع می­شود .

این موضوع در روایات ما زمینه پررنگی دارد بطوریکه در تفسیر ارجمند المیزان روایاتی را ذکر کرده که طی آنها فرد سالم ممکن است در اثر «چشم خوردن» سر از قبر ، و شتر سالم سر از دیگ ، در بیاورد .

 همین روایات (که زیاد هم هستند) کافیست که در مردم چه نگرانی­هائی پدید آورد و اینهمه تابلوهای کوچک و بزرگ که در همه جا اعم از تابلوهای کوچک 5-4 سانتی­ که به آینه خودروها آویـــزان می­شودگرفته تا برسد به تابلوهای بزرگ و یک متری و بالاتر که در مغازه­ها و یا سالن­های پذیرایی منازل وجود پیدا کرده است ، و به جای «حِرز»­ کاربرد یافته ، نشان از این نگرانی عمیق درباره «چشم خوردن» در بین مردم دارد .

 زمینه همه این نوعِ وسیع از این نوع رفتارها روایاتی است که مفسران ذیل همین آیه «و ان یکاد ..» ذکر میکنند که یک مورد آن همان روایت «قبر و دیگ» است که آن تفسیر مشهور آن را ذکر کرده و علیه خرافی بودن این عقیده مطالبی فرموده و اضافه کرده که این عقیده خرافی نیست .

اما ما به دلایل قرآن شناختیِ ذیل عرض می­کنیم که این عقیده خرافی هست :

ما دلیل خود را از طرز سخن گوئی قرآن می آوریم که اگر کسی قرآن را به ترتیب نزول بخواند متوجهِ آن میشود اما اگر به آن ترتیب نخواند متوجه آن نمیشود .

اگر کسی چندین بار قرآن را به ترتیب نزول خوانده باشد متوجه یکنوع قانون در نحوه بیان قرآنی میشود که ما آن را «مطلب ، تفسیر ، اشاره» نامیده ایم **( که در ابتدای جلد اولِ تفسیر ، بنام کلیدهای تفسیر ، قابل دسترسی است)**  و خلاصه قانون مزبور این است که قرآن در مورد مطالب مهم اینطور سخن میگوید که یکبار آن را «مطرح» میکند ، وسپس آن را – بسته به اهمیتش – چند بار در سوره های آینده «باز» می نماید و سپس در سوره های آینده به آن «اشاره» می فرماید . البته این موضوع مثالهای زیادی دارد که جای تفصیل آنها اینجا نیست اما دو مثال را از باب نمونه ذکر میکنیم :

**مثال 1 :** تمام فقرات سوره توحید (یکتا بودن خداوند ، زاده نبودن و نزاییدن ، بی نیازی به دیگران و نیازمندی همگان به او ، کفو نداشتن) در ابتدا در همان سوره «مطرح» وسپس در جاهای بسیار زیادی در قرآن «باز» ، و بالاخره در جاهای زیاد دیگری مورد «اشاره» قرار گرفته است . این موضوع بسیار آشنا است ومثال های آن آنقدر زیاد است که نیاز به شرح ندارد و همگان مواردی از مثال های آن را بخاطر می آورند .

**مثال 2 :** در موضوع بنی اسرائیل ، در تمام سوره های قبل از سوره طه در اینجا و آنجا تکه ای از داستان بنی اسرائیل را «مطرح» ، و در نیمه دومِ سوره های طه و اعراف «باز» و در ثلث اول سوره بقره – و پس از آن - مورد «اشاره» قرار میگیرد .

مثال ها در این فقره زیاد است اما برای خواننده با کیفیت همینقدر کافی است .

موضوعِ آسیب رسانی به پیامبر (ص) از طریق چشم زخم زدن به آنحضرت یک موضوع بسیار مهم است ، و اگر چنین چیزی اصلا وجود میداشت ، می باید پس از سوره قلم لا اقل چند دفعه «باز» میشد ، و سپس بعدا در برخی از سوره ها مورد «اشاره» قرار میگرفت ، زیرا این پیغمبر(ص) همان پیغمبر است که از زمان نزول این آیه تا بیست سال آینده هم پیغمبر خواهد ماند و این کافران هم لااقل تا چندین سال آینده (که زمان فتح مکه باشد) همان کافران هستند.

اگر کافران اساسا میتوانستند رفتاری در حدّ «روایت قبر و دیگ» نسبت به پیامبر (ص) داشته باشند ، به علت اهمیت زیادی که میداشته ، چرا در هیچ سوره دیگری چنین مفهومی دیده نمی­شود؟

 هرگز در هیچ کجای قرآن قرینه ای و اماره ای و اشاره ای دال بر وجود چنین عاملی نیست . لذا ، چاره ای نمی ماند جز اینکه بگوئیم کلمه «لیزلقونک» در آیه 51 سوره قلم **بد معنی شده است** .

 البته از لحاظ لغت هم «لیزلقونک» به آن معنی ( که نزد مردم مشهور است) نیست و به معنی «تورا بلغزانند» است که تازه خود آیه نیز «لغزاندن» را معنی کرده و پس از «لیزلقونک» ذکر کرده : «ویقولون انه لمجنون» (= و میگویند او حتما دیوانه شده) یعنی اینکه «بلغزانندتِ» مذکور ، چیزی در حدّ «میگویند دیوانه است» بوده است .

یعنی قضیه در حدّ پراکندن شایعه ای دروغین و نهایتا در حد مزاحمت بوده است ، و البته این مفهومِ اخیر – یعنی مزاحمت - حدود دوسال بعد نیز در آیه 26 سوره فصّلت هم آمده که میگوید کافران میگویند به قرآن گوش ندهید و سر وصدا کنید شاید غالب شوید (در سوره قلم میخواهند باچشمشان آن حضرت را بلغزانند و در سوره فصلت با دهانشان)

سر و صدا کردن یک کار معمولی است که در حد مزاحمت است و میتوان فهمید لغزاندنِ با چشم هم می باید چنین چیزی بوده باشد ، مثلا چون آنحضرت بسیار اهل حیا بودند و خیره خیره به آنحضرت زل زدن سبب میشده ناراحت شوند کفار مدتی این کار را کردند و موثر هم نبود لذا ترک کردند و قرآن هم دیگر صحبتش را نکرد و آنها هم روش مزاحمت خود را عوض کردند و مدتی هم سر و صداکردند ، آن نیز موثر نبود ، منصرف شدند ، قرآن هم دیگر چیزی نگفت . همین !

اشتباه نشود ! ما در اینجا در باره خودِ موضوعِ چشم زدن یا چشم خوردن حرفی نزدیم ، چیزی که گفتیم این است که این عقیده که در بین مردم شایع است (آن هم به این وسعت !) تایید قرآنی ندارد و فقط ماخذ بدفهمی دارد و روایات نا صحیح هم که البته «لا تعد و لا تحصی» است .

البته ما در تفسیر خویش ذیل همین آیه بطور مفصل و مشروح به این موضوع پرداخته ایم ، اما در اینجا به تناسب بحث ، به مردودیت آن فقط از لحاظ ترتیب نزول سخن گفته ایم .

این سوء فهم از آیه مذکور ، که عمدتا در اثر اهمیت ندادن به رعایت ترتیب نزول بوده ، سبب خسارت عظیمی شده ، که میلیاردها مسلمان را در قرون زیادی از یک عامل واهی نگران کرده ، که وجود اینهمه تابلوی ریز و درشت «وان یکاد» در همه جا ، حاکی گوشه ای از آن است .

چشم زدن - آنطور که در روایت قبر ودیگ آمده – از نوع سحر و جادو است ، و تاثیر آن نیز مطابق آیاتی از قرآن مقید و مشروط و محدود به «اذن الله» است ، ونه جادو گران آنقدر زیادند که موضوع آنقدر شایع باشد که وجود اینهمه تابلوی «وان یکاد» را موجه کند ، و نه قید «باذن الله» اجازه میدهد این تعداد معدود جادوگرانِ واقعی (که از بس کم هستند تقریبا میتوان گفت وجود ندارند) موفق شوند با جادو به کسی ضرر بزنند و توجه داشته باشید که «جهان را صاحبی باشد خدا نام») سحر و جادو بسیار بسیار کم است ، تصادفات و امراض خیلی بیشتر از آن آدمی را مورد تهدید قرار میدهد .

بد فهمی ها و سوء تفسیر از آیات که ناشی از عامل مذکور باشد بسیار زیاد است ، اما ما در اینجا در مقام ذکر یک مثال واضح هستیم تا خواننده اهمیت مطلب را درک کند **و نه** **موضوع منحصر به آن تفسیر ارجمند است و نه به آن موضوع** **، وبسیار شایع است ،** و امیدواریم در آینده نه چندان دور به توفیق الهی موفق شویم کتاب در دست تالیف خویش تحت عنوان **آسیب** **شناسی تفسیری قرآن** را تکمیل نموده و در سایت بگذاریم تا مراجعان بدانند که خطاهای تفسیریِ حاصل از عدم رعایت ترتیب نزول در تفسیر قرآن چه ورطه عظیمی است برای افتادن در عرصه های بدفهمی ، و چگونه اکثر مفسران ارجمند و حتی مفسران و مترجمان قَدَر در آن افتاده اند .

**2 – اهمیت ندادن به تشخیص مطلب فرعی از اصلی**

در ابتدا متن ذیل را که ترجمه آیاتی از سوره صافات است چند بار مرور کنید :

و گفت من بسوي پروردگارم ميروم و او البته بزودي هدايتم خواهد کرد (99) پروردگارا (فرزندي) از صالحان بمن بده (100) پس مژده پسري موقر را به او داديم (101) و هنگامي که (آن فرزند) بالغ شد و در سعي همراهش بود ، به او گفت : پسرکم ! در خواب می بینم که تو را ذبح ميکنم . نظرت چيست؟ گفت: پدر جان ! آنچه را که مأمور هستي انجام ده . انشاء الله مرا صابر خواهي يافت (102) پس چون تسليم شدند و پيشاني او را بر زمين گذاشت (103) ندايش داديم که اي ابراهيم! (104) تو موضوع رويايت را تصدیق کردی و نيکوکاران را چنين پاداش ميدهيم (105) البته اين يک آزمايش آشکار بود (106) و با قرباني عظيمي جايگزينش داديم (107) و درميان بازماندگان برايش بجا گذاشتيم : (108) سلامي بر ابراهيم (109) و نيکوکاران را چنين پاداش ميدهيم (110) که او البته از بندگان مومن ما بود (111)

اگر کمی دقت کنید خواهید دید آیات 102 تا 107 «پرانتزی» است ، **دلیلش هم اینکه** **اگر چشم خویش را بر آن ببندیم و قبل و بعدش را ( انتهای آیه 101 را به ابتدای آیه** 108**) وصل کنیم می بینیم روال سخن کاملا صاف و هموار و بی دست انداز خواهد بود** و دلیل مهم تر نیز این است که روح کلی این پاراگراف (که آیات 74 تا 148 را در بر میگیرد) این است که «آن پیامبر به فلان مشکلات دچار شد و ما نجاتش دادیم و طرف مقابلش را هلاک کردیم و برای او نام نیکی در تاریخ بشر قرار دادیم و نیکوکاران را چنین پاداش میدهیم»

 ودر پاراگراف مذکور این فرمول را برای نوح (ع) و ابراهیم (ع) و موسی (ع) و الیاس (ع) و لوط (ع) و یونس (ع) بکار گرفته و البته حجم مطلبِ مربوط به ابراهیم (ع) از همه مفصل تر است ، بطوریکه مثلا آنچه راجع به موسی (ع) فرموده 7 آیه و راجع به ابراهیم (ع) 30 آیه است . که خواندن کل آن پاراگراف را توصیه میکنیم .

اما آیات مورد بحث (یعنی آیات 102 تا 107) که در فضای کلیِ «به ابراهیم هم چنین لطفی کردیم» است ، نسبت به کل داستان ابراهیم (ع) «سکته دار» است ، زیرا کل داستان متضمن تحسین اوست ، اما آیات مورد بحث متضمن «عتاب»ی است که به او نموده ، و خطای او را مانند مورد ایوب (ع) جمع و جور فرموده ، و مانند یونس (ع) لطف خویش را مجددا نسبت به او برقرار نموده است .

اینک میتوانیم «پرانتزی» بودن آیات مورد بحث را در متن ذیل نشان دهیم :

و گفت من بسوي پروردگارم ميروم و او البته بزودي هدايتم خواهد کرد (99) پروردگارا (فرزندي) از صالحان بمن بده (100) پس مژده پسري موقر را به او داديم (101) {و هنگامي که (فرزندش) بالغ شد و در سعي همراهش بود ، به او گفت: پسرکم ! در خواب می بینم که تو را ذبح ميکنم . نظرت چيست؟ گفت : پدر جان! آنچه را که مأمورش هستي انجام ده . انشاء الله مرا صابر خواهي يافت (102) پس چون تسليم شدند و پيشاني او را بر زمين گذاشت (103) ندايش داديم : اي ابراهيم! (104) رويايت را تصدیق نمودی {{و نيکوکاران را چنين پاداش ميدهيم }}(105) البته اين يک آزمايش آشکار بود (106) و قرباني عظيمي به جايگزينی اش داديم} (107) و درميان بازماندگان برايش بجا گذاشتيم : (108) سلامي بر ابراهيم (109) و نيکوکاران را چنين پاداش ميدهيم (110) که او البته از بندگان مومن ما بود (111)

ملاحظه میکنید؟ اگر آیات مورد بحث را ندیده بگیریم در روند مطلب سکته ای پدید نمی آید و نیز اگر به متن دقیق شویم ، کاملا معلوم میشود که آن تکه که «پرانتزی» اش نامیده ایم از جنس قبل و بعد خویش نیست .

اینک که متوجه این موضوع شده ایم ، اگر روی همان قطعه «پرانتزی» تمرکز کنیم دلایل زیادی پیدا میکنیم که تاییدگر «عتاب»ی بودن قطعه مذکور است :

1– اینکه آن حضرت به پسرش گفت «در خواب می بینم» (اری فی المنام) این معنی را میدهد که خود آن حضرت هم اعتقاد نداشت که خواب او وحی است زیرا گفته «می بینم» و نگفته «دیده ام» و معلوم میشود چندین بار دیده بوده ولی باور نکرده بوده ، و البته اینکه با آن پسر مشورت کرده و او گفته «پدر جان آنچه را مامورش هستی انجام ده» ، دلیلی بر چیزی نمیشود زیرا او پسر بچه ای بوده و به پدرش به عنوان پیامبر بزرگ الهی کوچکترین شکی نداشته و تصورات او را عین حقیقت تلقی کرده و آنقدر تسلیم حق بوده که بدون کوچکترین تردیدی تسلیم کشته شدن در راه چیزی که آن را حقیقت محض می پنداشته شده است ، و این داستان اگر برای پدرش یک خطا بود برای او یک افتخار است.

2– قسمت اصلی عتاب در جمله «قد صدّقت الرویا» است ، که به این معنی است که ای ابراهیم ! تو که به وحی دسترسی داشتی ، چرا در باره خوابت که خودت هم راجع به آن شک داشتی ، از ما استعلام نکردی؟ مگر همین خودت نبودی که در باره چگونگی زنده کردن مردگان از ما خواستی که موضوع را به تو نشان دهیم و در پاسخ سئوالِ «مگر راجع به آن ایمان نداریِ؟» ما گفتی «چرا ، ولی میخواهم دلم مطمئن شود» چطور در آنجا دنبال اطمینان قلبی بودی اما در اینجا که پای جان انسانها در میان است دنبال اطمینان نبودی و به خواب اطمینان کردی؟

و با این تعبیر به نظر لازم است مفسران متن مورد تفسیر را علامتگذاری (quotation mark) کنند ، که در اینصورت «صدّقت الرویا» را باید اینطور دید «صدّقت الرویا؟!»

3– جمله «و نیکوکاران را چنین پاداش میدهیم» یعنی اینکه **با وجود این خطائی که از** **او سر زد** ، سوابق درخشانش مانع شد که ما تنبیهش کنیم بلکه با جایگزینی قربانی خطایش را رفع و رجوع کردیم .

توجه دارید که جمله مذکور تکراری است و هم در اینجا آمده و هم در آیه 110 و در اینجا به معنیی است که نیازِ جمله «عتابی» را بر آوَرَد و در آیه 110 به همان معنیی است که راجع به نوح و موسی و الیاس و لوط و یونس (علیهم السلام) و بالاخره راجع به خود آنحضرت نیز آمده ، و لذا دو آیه ء کاملا مشابهِ 105 و 110 به یک معنی نیست و اگر به یک معنی میبود ، قبیح بود (التکرار عند العقلاء قبیح) و معاذالله که فکر کنیم که ممکن است از خداوند قبیح سر بزند .

3 – اتکاء به روایات

نمونه خیلی بارز موضوع فوق آیه آخر سوره رعد است که البته تنها نمونه نیست و نظایر بسیار زیادی دارد ، بطوریکه میتوان گفت این نوع خطا بیشترین موارد را شامل است ، آیه مورد نظر این است :

**و يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُواْ لَسْتَ مُرْسَلاً قُلْ كَفَى بِاللّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِندَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ**

ترجمه کلمه به کلمه آیه فوق این است :

و میگویند ، کسانی که کافرند ، نیستی تو فرستاده ، بگو کافی است خداوند گواه بین من و شما و کسیکه/کسانیکه نزد او/ نزد آنان است علم آنکتاب/کتاب

کسی که با قرآن آشنا باشد میداند که کفار همواره آنحضرت را تکذیب میکردند و میگفتند اگر راست میگوئی معجزه ای برای ما بیاور و به آنحضرت هم همواره وحی میشد که بگوید معجزه آوردن بدست من نیست و اگر معجزه بیاید و شما ایمان نیاورید نابود خواهید شد و اینکه اگر هم بتوانم معجزه ای بیاورم شما بازهم ایمان نخواهید آورد و خواهید گفت این هم جادوی دیگری است و اینکه قرآن معجزه به این واضحی است ، دیگر چه میخواهید و . . .

مشهور ترین تفسیر شیعه که تاثیر قاطعی نیز روی مفسرانِ پس از خویش داشته ، (و هنوز هم دارد) در تفسیر جمله «من عنده علم الکتاب» ، در ابتدا قول عمده مفسران سابق را نقل و یکی یکی آنها را رد میکند و وقتیکه به خودش میرسد که نظر بدهد ناگهان میگوید میگویند این جمله راجع به امیر المومنین نازل شده و روایات هم این را تایید میکند . . . و به این ترتیب امیر المومنین (ع) را مصداق «من عنده علم الکتاب» معرفی مینماید .

یعنی از نظر ایشان جواب پیغمبر (ص) به آن کفار این است : بین من و شما شهادت خداوند و علی ابن ابی طالب (ع) برای پیغمبری من کافی است .

واضح است که این نوع تفسیر از آیه مذکور نا معقول و نپذیرفتنی است ، زیرا :

کفار خودِ آن حضرت را قبول نداشتند ، چه رسد امیر المومنین را که یکی از شاگردان آن حضرت بود ، (پدر عشق بسوزد که چشم را از بینائیِ حتی چیزهای واضح هم می اندازد)

اما اگر کسی بپرسد پس تفسیر درست آیه مذکور چیست؟ جواب این است که در ابتدا باید دو موضوع را توضیح دهیم :

1 – همیشه در قرآن به صراحت به معجزه بودن این کتاب تاکید شده است .

مثلا در آیه 88 سوره اسراء فرموده کل ّ انس و جن حتی با همکاری یکدیگر نمی توانند مانند این قرآن را بیاورند ، و در سوره هود آیه 13 موضوع را تخفیف داده و به ده سوره رسانده ، و در سوره های یونس آیه 38 و بقره آیه 23 باز هم تخفیف داده و به یک سوره رسانده و در همه این موارد هم داوری را به «غیرخدا» ارجاع داده ،

2 – در موارد زیادی هم همان موضوع فوق را فرموده اما آنقدر صراحت ندارد و تلویحی است ، و آیه مورد بحث نیز در این دسته آیات قرار میگیرد و کسانی که با قرآن اشنائی دارند میدانند که این نوع تلویحات هم زیاد است و تعداد آنها از آن موارد تصریح شده خیلی بیشتر است . (البته اگر کسی قرآن را به ترتیب نزول مطالعه کند بهتر متوجه این موضوع میشود)

با توجه به ردیف های 1و 2 فوق ، و نیز با توجه به اینکه در همین سوره رعد نیز – درآیه های ما قبل آیه مورد بحث - از آنحضرت معجزه خواسته شده بود ، در مقایسه این آیه با آیات تحدی (یعنی همان آیاتی که شماره اش را ذکر کردیم) جمله «من عنده علم الکتاب» ، نظیر جمله های «وادعوا من استطعتم من دون الله» (سوره های هود و یونس) و «وادعوا شهدائکم من دون الله» (سوره بقره) می باشد . بنا بر این مفهوم آیه مذکور این میشود که : خدا خودش میداند من پیغمبرش هستم اما شما اگر شک دارید به **اشخاصِ «کتاب آسمانی شناس»** مراجعه کنید .

البته همیشه چنین کسانی (یعنی خبره کتب آسمانی) وجود داشتند ، و مردم به عنوان خبره به آنها مراجعه میکردند ، چنانکه در داستان حضرت خدیجه هست که وقتی اولین وحی به آنحضرت نازل شد حضرت خدیجه به پسر دائیش به عنوان شخص خبره مراجعه کرد ، یا در داستان هجرت کوچک که سران کفار عمروعاص را برای برگرداندن جعفر ابن ابیطالب و همراهانش نزد نجاشی پادشاه حبشه فرستادند ، او پس از اینکه قسمتی از قرآن را از جعفر ابن ابیطالب شنید حقانیتش را تصدیق کرد و مهاجران مکه را تسلیم نکرد ، و از این نوع داستانها زیاد است از جمله مرد خبره ای که در سوره مدثر مطرح است که او در کارشناسی اش خیانت کرد و گفت این (قرآن) سحر است ، و خداوند هم دراین آیه مورد بحث که پس از همه آن اتفاقات (مشورت حضرت خدیجه ، کارشناس خائن ، و هجرت کوچک و نجاشی و . . . ) نازل شده ، راه حل را به حکمیت عمومی خبرگانِ سخن شناس ارجاع داده و آن را حجت شناخته است که کاری است معقول ، وبشر قرن بیست و یکمی هم همین کار را میکند .

چرا مفسران شیعه عموما ، و آن تفسیر بسیار مشهور بطور خاص ، متوجه موضوع به این سادگی نشدند و آن تفسیر نا معقول و ناپذیرفتنی را در باره آیه ارائه کردند؟

این موضوع یک جواب و فقط یک جواب دارد و آنهم همان چیزی است که در تیتر این مکتوب ذکر شده است .

آنها برای این مصادره به مطلوب کلمه «مَن» را که میتواند هم به معنی «کسی که» و هم به معنی «کسانی که» باشد به معنی «کسی که» گرفتند و هم معنی کلمه «الکتاب» را که میتواند به دو معنی «آن کتاب خاص» و «کتاب بطورکلی» باشد به معنی «آن کتاب خاص» گرفتند تا آن روایتی که مدّ نظرشان بود از متن این آیه در بیاید ، غافل از اینکه مفهوم آیه را نامعقول و ناپذیرفتنی میکند !

**اما آن روایت چه بود؟**

روایات زیادی هست که میگوید آصف ابن برخیا صاحب «علم من الکتاب» (= علمِ کمی از قسمتِ کمی از آن کتاب) بوده و امیر المومنین (ع) صاحب «علم الکتاب» (علم تمام آن کتاب) است .

 ***(این آصف ابن برخیا همان کسی است که وزیر سلیمان (ع) بوده و بنا بر آیه 40 سوره نمل موفق شده تخت ملکه سباء را از یمن به بارگاه پادشاهی سلیمان در یک چشم به هم زدن انتقال دهد)***

البته ما معتقدیم امیر المومنین (ع) نه تنها از آصف ابن برخیا ، بلکه از خود سلیمان (ع) ، و بلکه از همه پیامبران (غیر از حضرت ختمی مرتبت) بالا تر است ، اما این مطلب چه ربطی به تفسیر قرآن دارد؟ تفسیر قرآن علمِ معنی کردن **ظاهر قرآن** است و آن روایات به **باطن قرآن** مربوط است . و وقتیکه برای تفسیر قرآن از روایتی استفاده شود که به باطن قرآن مربوط است این فاجعه حاصل میشود که تفسیر آیه را نا معقول و نپذیرفتنی میکند . بطوریکه از تفسیر فوق چیزی شبیه آن ضرب المثل فارسی در می آید که گفتند شاهدت کیست گفت . . .

خلاصه اینکه آیه مذکور در چار چوب **آیات تحدّیِ تلویحی** است و معنی آن نیز این است :

**«کافران ميگويند تو فرستاده نيستي . بگو خداوند براي گواهي بين من و شما کافي است ، و همچنين کساني که علم کتاب** (های آسمانی) **را دارند »**

4 – مجموعه ای از خطاهای فوق

اگر کسی چندین بار قرآن را به ترتیب نزول خوانده باشد متوجه یک چیزهای معمولی میشود که دیگران نمیشوند حتی اگر از علماء علوم قرآنی باشند .

مثلا اینکه خداوند مردم را به سه دسته تقسیم کرده : بد ، خوب ، خوب تر .

 در ابتدای سوره واقعه ، و نیز در انتهای آن ، این دسته بندی بطور واضح دیده میشود . در سوره رحمان هم از این لحاظ که یک جهنم و دو نوع بهشت (بهشت معمولی و بهشت عالی) توصیف شده ، باز هم این دسته بندی مشاهده میشود . در سوره مطففین هم همینطور است و در آنجا دارد که بهشتیان نوشابه ای می نوشند که چاشنی آن ماده ای است که عده دیگری از اهل بهشت آن را به وفور دارند ، بطوریکه چیزیکه «چاشنی» اینها است ، «نوشابه» آنها است و اینکه حکمِ بهشتی بودن عده اول را نیز آنها باید آنها امضاء کنند .

این موضوع در سوره دهر هم دیده میشود و در آنجا دارد که «ابرار» نوشابه ای می نوشند که «چاشنیِ» آن ، چیزی است ، که «عباد الله» ، از آن به وفور دارند بطوریکه اصلا «نوشابه» شان آن است ، و از آن مهمتر ، اختیارش را هم دارند و هر جا که اراده کنند ، آن را جاری میکنند .

بنا بر این ، در سوره اخیر نیز «ابرار» معادل «آدم های خوب» و «عبادالله» معادل آدم های عالی است .

در مشهور ترین تفسیر شیعه ، در سوره دهر ، آیات 11 تا 22 را نعمت های عده ای گرفته که رفتار آنها در دنیا مطابق آیات 7 تا 10 همان سوره است .

یعنی ، آنطور که آن تفسیر ارجمند فرموده ، آیات 7 تا 10 رفتار آنها در این جهان ، و آیات 11 تا 22 ، نعمت های اخروی آنها است .

و آنها چه کسانی هستند ؟ به عقیده آن تفسیر ارجمند ، آنها «عبادالله» (یعنی آدم های عالی) هستند که عبارت باشند از امیر المومنین (ع) و همسر مکرمه شان (س) و دو فرزند عزیزشان (ع)

و این خطا است زیرا :

1 – صفاتی که در آیات 7 تا 10 ذکر شده در آدم های خوبِ معمولی هم دیده میشود .

2 – نعمت های آنها هم که در آیات 11 تا 22 ذکر شده ، مانند نعمت هائی است که در سوره های نباء و امثال آن آمده است که مربوط به آدم های خوب معمولی است .

**چرا تفسیر ارجمند مذکور مرتکب این خطا شد؟**

به سه دلیل :

1 – بی توجهی به ترتیب نزول که سبب شد این چیزهائی را که ما بطور عادی متوجه شدیم ، آن بزرگوار متوجه نشود .

2 – بی توجهی به فرق گذاری بین مطالب اصلی و فرعی و پرانتزی .

آیه 6 یک آیه پرانتزی است و جزء خطِ محوریِ بحثِ سوره نیست ، دلیلش هم اینکه اگر چشم خویش را بر آن ببندیم و انتهای آیه 5 را به ابتدای آیه 7 وصل کنیم می بینیم روال سخن دچار سکته نشده و صاف و هموار است ، بنابر این آیات 7 تا 10 شرح اعمال ابرار است نه عبادالله و به طریق اولی آیات 11 تا 22 هم شرح نعمت های اخروی همانها است (یعنی نعمت های ابرار نه عبادالله)

3 – و بالاخره پایبندیِ ذهنیِ قبلیِ روایتی .

در تفسیر مورد اشاره روایاتی ذکر شده است که ماهیتا نا معقول است مثلا اینکه آن بزرگواران نذری کرده بودند که سه روز متوالی روزه بگیرند ، یک روز موقع افطار یتیمی آمد و اظهار گرسنگی کرد ، آنها نان های خود را به او دادند و خودشان با آب افطار کردند ، در حالیکه این نا معقول است ، زیرا پنج نفر (امیر المومنین و همسرشان و دو فرزند – بنا بر این روایت هنوز بقیه اولادشان یا متولد نشده بودند یا به قد و قواره روزه گرفتن نرسیده بودند – و فضّه ء خادمه) شدیدا گرسنه و یک نفر دارای پنج قرص نان خواهیم داشت که اضافه بر نیاز اوست ، که نا معقول است ، و می توانستند یک نان به او بدهند و خودشان با چهار پنجم نان های خویش افطار کنند ، و روزهای دیگر هم شبیه به همین . و روایات مورد اشاره ایراد های دیگری هم از این نوع دارد که با توجه به فضای محدود به آنها نمی پردازیم (خودتان انجام دهید)

یکی ممکن است بگوید «حالاچه فرقی میکند؟»

چه فرقی میکند که آن آیات در مورد آن بزرگوان باشد یا در مورد آدم های خوب معمولی؟

 جوابش این است که «فرق میکند ! آنهم فرق زیاد !» مقام «عبادالله»ی گیر کمتر کسی می آید اما مقام «ابرار»ی میتواند گیر هر کسی بیاید .

برای اینکه بهتر متوجه شوید ، ببینید مردم برای بدست آوردن ویزای یک کشور نسبتا پیشرفته چه هزینه هائی میکنند و چه سختی هائی را به جان می خرند و تازه آیا موفق بشوند آیا نشوند ، اما ، این بهشت جاودانِ خداست که بنا به تفسیر ما دسترسی به آن برای همگان ممکن و آسان است اما بنا بر آن نوع تفسیر گیر کسی نمی آید مگر کسانی که شاید در این چند میلیارد نفرِ روی زمین به تعداد انگشتان دست هم نباشند . (زیرا در باره مردمِ خوبِ عادی فرموده «ثلة من الاولین و ثلة من الاخرین» (یعنی در هر زمانی عده ای از آنها یافت میشوند) اما در باره عبادالله فرموده «ثلة من الاولین و قلیل من الاخرین» (یعنی در هر زمان – غیر از صدر اسلام - عده کمی از آنها یافت میشوند)

و اختلاف این دو نوع طرز تلقی هم – که چنانکه دیدید بسیار مهم هم هست - در همان چیزی است که در تیتر ذکر شده است .

**یاد آوری مهم :**

اینکه بر حسب برخی روایات ، این سوره در شان امیر المومنین (ع) نازل شده باشد ، مخالفتی با تفسیری که ما ارائه کرده ایم ندارد ، زیرا آن روایات از باب «باطن قرآن» است در حالیکه موضوع علم تفسیر «ظاهر قرآن» است و اصول و ضوابطی دارد که بی توجهی به آنها موجب خطا میشود ، و کشف برخی از خطاها در اثر دقت در رعایت ِآن اصول و ضوابط صورت گرفته است .

**5 – بی توجهی به «منظور» سوره و پاراگراف**

**(که از طریق راه های عصاره گیری دوگانه سابق الذکر قابل استخراج است)**

اینها ترجمه آیاتی از سوره هود است :

**کسي که زندگي دنيا و زينت آنرا بخواهد** (نتیجه) **اعمالشان را بطور کامل ميدهيم و هيچ نقصاني نمي يابند (15)** {آنها در آخرت بهره اي جز آتش نخواهند داشت و آنچه را که ساخته باشند از بين ميرود و عملي که ميکرده اند باطل است}(16){پس آيا کسي که بر دليلي از پروردگارش (استوار) است ، و شاهدي از جانب اورا هم تلاوت ميکند ، و قبل از آن هم کتاب موسي پيشوا و رحمتي بوده ، (مانند کافران است؟) آنها به آن ايمان مي آورند و کسي از گروه ها که به آن کافر شود وعده اش آتش است . پس درباره آن هيچ شکي مدار. البته آن حق و از جانب پروردگارت است وليکن اکثر مردم نميدانند} (17)  **و چه کسي ظالم تر است از کسي که به خداوند افتراي دروغ ببندد؟ آنها به پروردگارشان عرضه ميشوند و شاهدان ميگويند اينها کساني هستند که به پروردگارشان دروغ بسته اند . بدانيد لعنت خدا بر ظالمان است (18)** {همان کساني که از راه خدا باز ميدارند و آن را کج ميخواهند و به آخرت نيز کافرند (19) آنها نميتوانند (خداوند را) در زمين عاجز کنند و سرپرستاني جز خداوند ندارند . عذابشان مضاعف ميشود و توان شنيدن و ديدن نخواهند داشت (20) خودهاشان را به خسارت افکندند و آنچه را نيز که افترا مي بستند از آنان گم ميشود (21) و ناگزير، در آخرت از زيانکارترين ها خواهند بود} (22) **اما صاحبان ايمان و عمل صالح که بسوي پروردگارشان با تواضع رو ميکنند از بهشتيان خواهند بود که در آن جاودانند (23) مَثَل دو گروه مانند کور و بينا و کر و شنوا است . آيا اينها مساويند؟ آيا پند نميگيريد؟ (24)**

اگر این پاراگراف را بطور مستقیم و براساس «راه دوم» عصاره گیری کنیم چیزی شبیه این جمله خواهیم داشت :

**مقایسه دو نوع رفتار متفاوت مردم در زندگی این جهانی و نتیجه آخرتی اش**

اما تفسیر بسیار مشهور «کسی که» ابتدای آیه 17 را بر پیامبر (ص) تطبیق کرده و به مشکل افتاده و خیلی هم زحمت کشیده که یک جوری بقیه مطالب را با این تطبیق سر راست کند و موفق هم نشده است .

**چرا؟**

زیرا مقید به روایاتی بوده که در این باب داشته و اصلا اهمیت نمیداده که اول کشف کند پاراگراف «چه میخواهد بگوید»

خواننده گرامی

نه موارد خطا در تشخیص منحصر به آنها ، و نه تعلق خطا منحصر به آن تفسیر ارجمند است .

هم موارد بسیار زیاد است ، و هم تقریبا در همه تفاسیر با فراوانی زیاد اتفاق افتاده است، **و ما برای آشنائی شما با مقوله آسیب شناسی تفسیر قرآن فقط از هر عنوان یک مثال ذکر کرده ایم و تازه از برخی عناوین نیز مثالی ذکر نکرده ایم .**

**آموزش**

**غیر حضوری**

اگر کاربر خیلی مستعد باشد این آموزش میتواند غیر حضوری هم برگزار شود که در این حالت هم کاربر و هم مربی می باید کوشش بیشتری کنند .

چون فرض بر اِعمال کوشش بیشتر است لذا ماهم در اینجا شرح و بسط زیاد را لازم نمی بینیم و فقط به ذکر مراحل لازم بسنده نموده و شرح و بسط عملی را برعهده کاربر و مربی میگذاریم :

1 – فرستادن ایمیلیِ همین کتاب برای کاربر

2 – استعدادیابی کاربر بوسیله طرح سوالاتی از همین کتاب

3 – خواستن از کاربر که سوره ای را برای تفسیر خویش انتخاب کند

4 – خواستن از کاربر که سوره مورد نظر خویش را پاراگراف بندی کند

5 – اصلاح وتکمیل پاراگراف بندی او

6 – خواستن از کاربر که اینک لبّ مطلب پاراگراف های سوره مورد نظر خویش را بطور مستقیم (مطابق آموزش های صفحات 55 تا 62) استخراج کند

7 – اصلاح و تکمیل استخراج های او

8 - خواستن از کاربر که اینک پاراگراف های تفسیری سوره انتخابی خویش را با توجه به مطالب صفحات 94 تا 100تکمیل کند

9 – اصلاح و تکمیل کارهای تکمیلی او

**از همین قلم :**

**تفسیر قرآن به نام : «سخن نو در تفسیر قرآن»**

**1- جلد 1 (شامل فهرست الفبائی تفسیرسوره ها ، مبانی و روش تفسیری ، و کلید های تفسیر قرآن ، و تفسیر چند سوره اولیه نزول قرآن به ترتیب نزول)**

**2- جلد های 2 تا 10( شامل تفسیر بقیه سوره ها به ترتیب نزول)**

این تفسیر ، چنانکه از بخش «مبانی» در جلد اول – ونیز از خودِ متن ِ تفسیر سوره ها - پیدا است ، کاملا «روش مند» و منظم و قابل آموزش است و چون به ترتیب نزول است خواننده هنگام مطالعه آن گوئی که پا به پای رسول خدا (ص) حرکت نموده و آن روزها را درک میکند و مطالبِ جنبیِ قابل ملاحظه ای رانیز علاوه بر متنِ خود تفسیر در می یابد که مجموعا از خواندن آن لذت معنوی زیادی می برد و از این لحاظ از هر تفسیری متمایز است .

**سایر کتاب ها**

**1 - پیدایش انسان ، برگزیدگی آدم ، ماهیت شیطان**

پس از انتشار کتاب «اصل انواع» در قرن 19 به قلم چارلز داروین کلیسای کاتولیک به شدت در مقابل آن موضع گرفت و آن را کفر آمیز خواند ، و از آن پس تا کنون هم این موضع را حفظ کرده ، و حق هم دارد زیرا در مندرجات و استنتاجات آن کتاب مطالبی هست که بطور وضوح مغایر نصوص «کتاب مقدس» آنها است . اما جای تعجب است که چرا علمای اسلام هم وارد همین موضع شدند زیرا مندرجات و استنتاجات آن کتاب با « کتاب مقدس مسلمانان» تضاد و تنافری ندارد ، زیرا او بر اساس مشاهده و تجربه به چیزی رسید و آن را نوشت ، و مشاهده و تجربه هم چیزی است که قرآن دائما همه را به آن دعوت میکند .

در این کتاب ، موضوع «پیدایش انسان در روی زمین» که روایتِ این جهانیِ پدیده مذکور است ، از موضوع «برگزیدگیِ آدم» که روایتِ فرا جهانیِ آن پدیده است ، جداگانه ، و تماما باذکر آیات قرآن و استنتاج از آن ، به تفصیل مورد بررسی قرار گرفته و نشان داده شده که خلط دو بحث سبب آن سوء تفاهم بزرگ گردیده است و قرآن مخالفتی با نتایج علوم تجربی ندارد .

ضمنا چون ابلیس و شیطان نیز یکی از عناصر روایتِ فرا جهانیِ مذکور است در باره ماهیت شیطان نیز بحثی قرآنی در این کتاب وجود دارد .

**2- سره و ناسره در روایات معراج**

در این کتاب دو روایت از المیزان در باره معراج نقل شده که یکی موافق قرآن است ودیگری که خیلی هم بلند و طولانی – حدود بیست صفحه با قلم ریز - است ، چنانکه در متن کتاب بطور تفصیل نشان داده شده ، 16 مورد مخالفت با قرآن ، 10 مورد مخالفت با عقل ، و 4 مورد مخالفتِ قسمت هائی از روایت با قسمت های دیگری از همان روایت در آن است ، و این از باب نمونه است و نتیجه گرفته که در باب تفسیر قرآن می باید درستیِ روایات را از قرآن فهمید نه بر عکس ، و اینکه اگر مفسر به ترتیب نزول کار کند دچار این نوع خطا ها نمیشود .

**3- سیر و سلوک قرآنی**

«تعالی نفس» همیشه یکی از دغدغه های خاطر برخی از انسان ها بوده و از این پس هم خواهد بود ، و مکاتب گوناگون از قبیل متصوفه (اعم متصوفه مسلمان و مسیحی و یهودی ونیز هندی و بودایی و امثالهم) وغیره برای این دغدغه خاطر نسخه هائی پیچیده اند وکه نتیجه اش پیدایش اینهمه خانقاه و دیرِ رهبانی گری و اَشکال دیگرِ چیزی است که به عنوان محل«سیر و سلوک» و «تهذیب نفس» شناخته میشود ، در این کتاب ، از لحاظ قرآنی – که صالح ترین مرجع برای این مقوله است - به این دغدغه خاطر پرداخته و روشهای قرآنیِ سیر و سلوک و تهذیب نفس را بازگو نموده است .

**4 - شناختِ وجوهِ کلّی اعجاز قرآن**

در این کتاب از 9 لحاظِ کلّی به «غیر قابل گفتار بشر بودن» قرآن ، و اینکه گوینده قرآن باید کسی باشد که آنقدر علم داشته باشد که بتواند آسمانها و زمین و خود بشر را بیافریند ، پرداخته ، و نشان داده که چرا مسلمانان قرآن را – به حق – معجزه میدانند . این کتاب برای کسانی «مسلمانِ شناسنامه ای» بوده و مایلند در اصل مسلمانی خویش از شک و تردید بدر آیند خیلی مفید است .

**5 - آثار قوم لوط**

در این کتاب با ذکر آیات مرتبط به داستان قوم لوط و نوع عذاب آنها ، به کاوشگران و باستان شناسان سرنخ هائی از متن قرآن داده شده ، که کجا را مورد حفاری های باشتان شناسانه قرار دهند که آثار آن قوم را بیابند و از این طریق ، هم قسمتی از «ماقبل تاریخ» را به «دوره تاریخی» بیاورند ، و هم سند مهم دیگری بر اسنادِ موجودِ اعجاز قرآن بیافزایند .

**6 - حدود شفاعت**

این نگارنده در نوجوانی از یکی از وعاظ مشور آن زمان شنیده بود که بالای منبر میگفت «تو شیعه باش و زنا کن» و « سنّی چه حج کند و چه زنا کند یکی است» در این کتاب با این خرافه برخورد شده که کسی فکر نکند به صِرفِ مسلمان زادگی و شیعه زادگی همه چیزش مرتب است و مورد شفاعت واقع خواهد شد و حدّ و حدود شفاعت را با استفاده از متن خود قرآن باز گویی کرده است .

**7 – مسیر فرایند ظهور امام زمان (ع)**

در این کتاب تصوراتِ خرافیِ رایج در باره ظهور امام زمان (ع) را تصحیح کرده ، و علاوه بر آن ، مستندات قرآنیِ وجود آنحضرت را نیز بیان نموده ، ونیز به بررسیِ برخی از روایات مرتبط با «آخرالزمان» پرداخته ، و در مجموع نشان داده که این بخش از عقاید شیعیان چقدر صحیح ، و چقدر قرآنی ، و چقدر معقول است .

**8 – خلاصه ترین تفسیر قرآن**

این کتاب در حقیقت متن عربی ِ قرآنِ به ترتیبِ نزول است که هم – برحسب همگن بودنِ آیات - پاراگراف بندی شده ، و هم «درس» (عصاره مطلب سوره) و هم «درب ها» (عصاره مطلب پاراگراف ها) رادارد . وبرای کسی که مختصری عربی بداند خلاصه ترین تفسیر قرآن است و خود این نگارنده برای مطالعه روزانه قرآن از این کتاب استفاده میکند .

**9 – سخن نو در ترتیب نزول ، و زمان نزول سوره ها ، و حروف مقطعه**

این کتاب ضمن اینکه به سه موضوع جذابِ ( ترتیب نزول ، تاریخ نزول ، و حروف مقطعه) می پردازد و نو ترین سخن را در باره آنها عرضه میکند ، از این لحاظ که چگونه این روش تفسیری – که در تفسیر فوق الذکر استفاده شده - سبب گسترش و تعمیق دانش ما در باره سه مقوله فوق شده ، قابل توجه مفسران و محققان جوان است ، که از ابتدای کار تفسیر و تحقیق ، بدانند که چنین روشی هم هست که به پیدایش چنین نتایجی کمک کرده است .

مطالب فوق در سایت tafsir.jamal-ganjei.com قابل دسترسی است و ایمیل : jamalganjei@gmail.com نیز برای پاسخ به سوالات در خدمت است .